٣
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب طب حمیات
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۶۵۰۱
۸۷۷۵
بازدید شد
۱۳۸۲
۶۶۳۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲

۳

این کتاب در علم طب بخط محمد مؤمن تاریخ تحریر پاک شده
ولی در زیر صفحه آخر نوشته (در سنه ۱۲۴۱ از روی نسخه
[illegible] تحریر شده است [illegible]
تاریخ [illegible] آن است) خط آن نسخ خوب
برای شاه سلیمان صفوی نوشته شده چون عبارت
نام شاه سلیمان با طلا نوشته شده خط و سرلوحه [illegible]
[illegible] در زمان صفویه نوشته شده تألیف محمد باقر بن
محمد حسین طبیب است جناب آقای [illegible] پژوه فرمودند
چاپ شده بنده هم خیلی تجسس کردم مسلماً چاپ
نشده است که سرلوحه طلا دارد

ktab -tbib-kiki
azanktabael
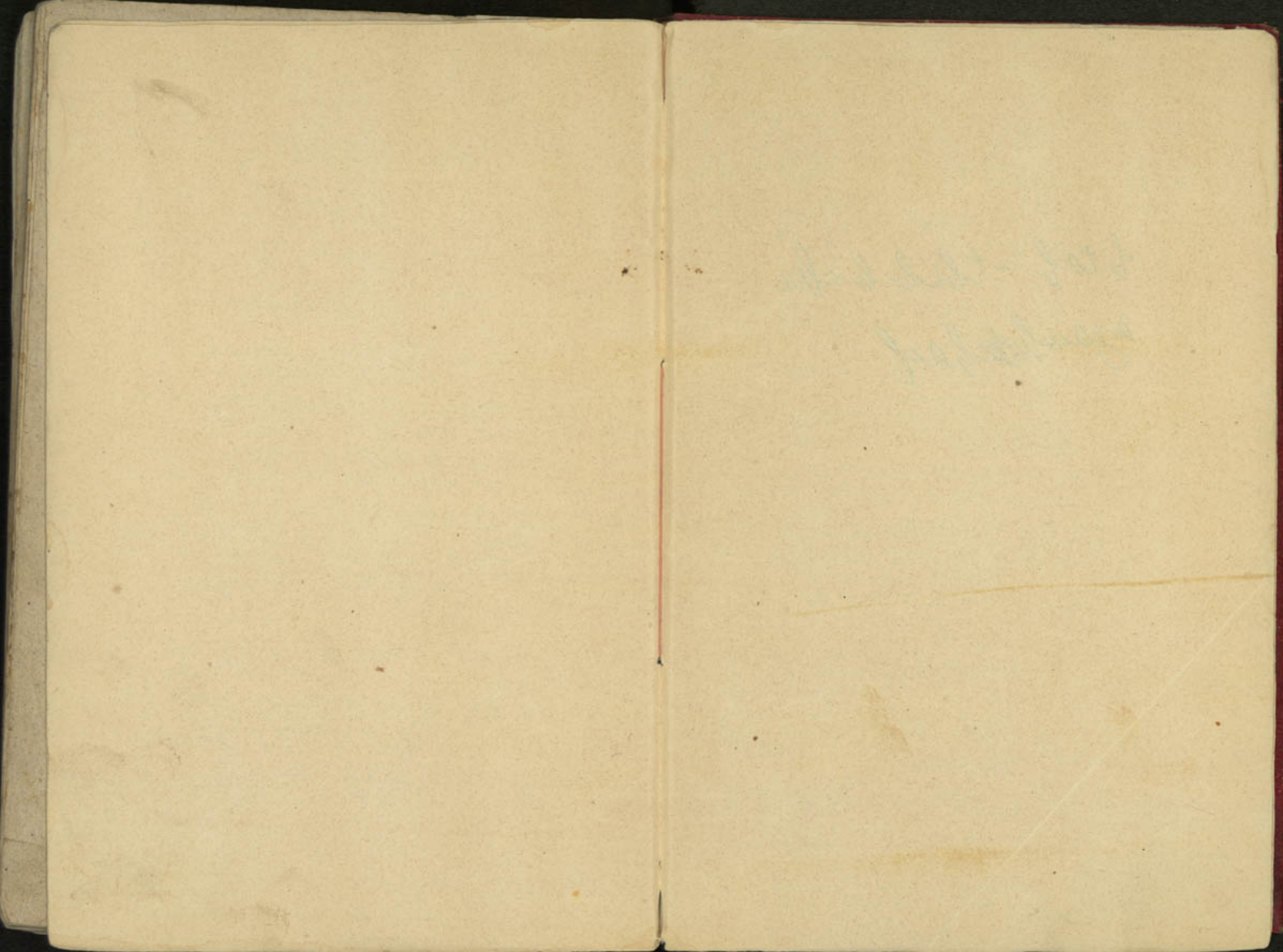
مجلس شورای ملی
کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بلند اساس وستایش بی‌الایش شایسته
درگاه کبریائیست که قانون شفای دردمندان
بادیه جهالت ومستمندان وادی ضلالت در
کتابخانه بر واحسان اوست وحمد بی‌حد وثنای بی
عد لایق بارگاه بی‌همتائیست که داروی سرگردان
تیه غوایت وقرص تسکین شدة التهاب گرمی صحرای
قیامت در شربتخانه لطف وامتنان اوست گواه

بر قدرت او طبایع اصول وصورت ارکانست ودلیل
بر رافت ورحمت او احوال امزجه ابدانست قادری
که از کمال قدرت ارواح وقوی در اعضای جاری
گردانید وصحت وامراض را باسباب مقرر داشت
واز فضل بی‌منتهای خویش بتدبیر حفظ صحت ورد
مرض ارشاد فرمود ودرود نامعدود بر سید بشر
وشفیع روز محشر سرور اصفیا خاتم انبیا محمد مصطفی
صلی الله علیه واله وبر آل امجاد اطهار او که
منهاج ایشان اسباب قانون نجات واشارات ایشان
ذخیره اغراض کلیاتست وادای فرایض وسنن
ارکان خمسه ایشان چون تدبیر بصواب ستة ضروری
موجب صحة دینی وعقبیست وچون سبعه طبیعی

جامع مغني وحاوي شفاست **اما بعد** چنين گويد
حقير بي بضاعت محمد باقر بن محمد حسين الطبيب كه
چون اين فقير از اهل بيت علم طبيبست كه يكي از ان
دو علميست كه سيد كونين وخواجه قاب قوسين
محمد مصطفي صلى الله عليه واله در شان انها فرموده
كه العلم علمان علم الابدان وعلم الاديان وعلم ابدا نرا
مقدم داشته كه موقوف عليه تحصيل علم اديانست
چه بعلم ابدان تحصيل صحه وعافيت ميشود وان
از جمله اسباب توفيق استسعاد بعلم اديانست
واين علم شريف از زمان حضرت پيغمبر صلى الله عليه
واله الى الان اباواجداد اين فقير داشته واكثر
تجارب ودستور العمل معالجه ايشان باين كمينه

رسيده است وحميات نسبت بساير امراض كثير
الوقوع وعام جميع بدانست واكثر اوقات سبب اصلي
ساير امراض ميباشد واز طريق معالجه اقسام حميات
معالجه ساير امراض مستنبط است وبدين سبب
دانستن اين قسم علم مذكور اهم واعز از دانستن
ساير اقسام اين علم است وبر همگي ارباب دانش و
بينش ظاهر وهويداست كه هر كس را تمناي كران انچه اعز
داند وتحفه شمارد بجانب برگزيده دوران وفرمان
فرماي زمان اهدا واتحاف نمايد چنانكه حكايت ملخ
ومور واعرابي واب شور برهر السنه وافواه مذكور
ومشهور است بنابرين اين قليل البضاعه را نيز هواي
ان برسر افتاد كه مختصري در معالجه اقسام

مشهوره حميات وبيان متعلقات آن نوشته منظور
نظر ايستادكان پايه سرير كردون نظير سلطان
زمان وشهنشاه دوران يعني صاحبقران كشور
ستان خاقان سريا منزلت عاليمقدار وپادشاه
كيوان رفعت جم اقتدار شهريار مشتري سيرت
خورشيد اشتهار خديو مريخ صولت عطارد شعار
كامكار كشور كير عالم مدار آنكه نور آفتاب
عالمتاب پرتوي از اشعهٔ ضمير منير اوست وتدبير
دبير فلك شمه از رشحات خاطر خطير او دركاه كيتي
پناهش مرجع خواقين عالم وجناب عالم مابش ماواي
اساطين بني آدم سلاطين آوان سرهاي اطاعت
بر آستان او نهاده واعيان زمان جباه مطاوعت

برخاك رهكذارش سوده شمس سماء سيادت بدر
فلك سعادت ثمره شجره ولايت حدقه حديقه هدايت
سليل صلب امامت خازن كنجينه كرامت دُرّ دُرج
شهرياري دُرّي برج بختياري مخزن فنون تاجداري
منبع شؤن كامكاري صدر نشين محفل عنايات
يزداني باده نوش بزم تقربات رباني بركزيدهٔ
خاندان مصطفوي وخلاصه دودمان مرتضوي
مؤسس قوانين نصفت ومعدلت مؤكد قواعد
رأفت ومرحمت بركزيده حضرت اله چاكر
مولاي وال من والاه محبوب يزدان محب خاندان
رافع البدع الشنيعه حافظ اركان الشريعه المفتخر
بخدمت الروضة الرضيه الرضويه باسط الامن

والامان ناشر العدل والاحسان الخاقان بن الخاقان بن
الخاقان ابو المظفر شاه سليمان الحسيني الموسوي الصفوي
بهادر خان خلّد الله ملكه وسلطانه وافاض على
العالمين برّه واحسانه امید که همواره مدار فلك
بر مراد خاطرش باشد وگرد کار گریم انچه بر ضمیر
منیرش از مطالب ومارب گذرد از مكمن غیب بساحت
ظهور رساند وچون در شریعت غرّای بزرگی و
حشمت وملّة بیضای سروری و رفعت قبول هدایا
لازم ومتحتّم وملاحظه قابلیّت وشایستگی ان نکو هدیه
وناشایست امیّد که این کمترین هدیّه مقبول نظر
ان گروه والاشکوه گردیده بنوازش گوشه
چشم التفاتی کله گوشه افتخار از اطلس چرخ طراز

اعتبار خواهد یافت واکنون هنگام شروعست در
بیان انچه عرض شده والله ولیّ التّوفیق این رساله
مشتمل است بر مقدمه وچند باب وخاتمه **مقدّمه**
در تعریف تب وذکر اجناس ان وجملی از امور مهمّه
در معالجه ان واین مشتمل است بر چند فصل **فصل**
اوّل در تعریف تب پوشیده نماناد که تب عبارتست
از حرارت غریبی یعنی غیر اصلی که عارض میشود دل را
که ان یکی از اعضای رئیسه است واز انجا بوساطت
روح وخون از شرائین یعنی رگهای جهنده بجمیع بدن
پراکنده ومنتشر شود پس گرم شود بدن بحیثیّتی که
ضرر بافعال طبیعی رسد اوّلا ومادام که حرارت بدل
نیاید تب بهم نمیرسد بجهه انکه از سایر اعضاء راه بجمیع

بدن مثل راهي كه دل دارد نيست چه دل
اول عضويست كه بهم ميرسد و اولاً تا بشر كه ان
حرارت غريزيست بر وجي كه در تجاويف ان محصوراست
وحيوة بدن از انست واصل جميع ارواحيست كه
در ساير اعضاء رئيسه است كه دماغ وجگر وساير
اعضاي تناسل باشد ميرسد و از انجا بتوسط شراين
بهمه بدن سرايت ميكند پس بايد حرارت غريبه
عارضه نيز بانجا رسد و از انجا بجميع بدن پراكنده
ومنتشر شود وجميع اعضا گرم شود بعد از ان تب
بهمرسد چون تعريف تب مذكور شد وحقيقتش
معلوم كرديد الحال عرض كنيم كه چند جنس است
ببايد دانست كه بدن ادمي مركبست از سه چيز

اعضا وارواح واخلاط اعضا اصلى ميباشد كه از مني
ابوين بهم ميرسد مثل استخوان ورگ وپي وامثال
ان وغير اصلي مثل لحوم ودسوم وغيران وارواح
سه قسم است روح حيواني كه در دل است وروح نفساني
كه در دماغ است وروح طبيعي كه در جگر است
واخلاط چهار قسم خون وصفرا وبلغم وسودا پس
ان حرارت كه بدل مي ايد وباعث تب ميشود يا از
اعضاء اصليه برانگيخته ميشود وبدل سرايت
ميكند باين روش كه حرارتي در اعضاي اصليه بدن
ادمي بهمرسد بسببي از اسباب مثل غم وغصه
بسيار وحركت بسيار وخوردن دواهاي گرم
بسيار وفكر بسيار وان حرارت بدل رسد واز انجا

پراکنده شود بجمیع بدن و مستقر شود دران و این قسم
تب را اطبا تب دق مینامند و یا انست که این
حرارت از ارواح که در بدن ادمی منتشر است
بدل می اید باین طریق که در ارواح بسببی از اسباب
که مذکور شد حرارت بهمرسد و بدل بیاید و از انجا
بجمیع بدن سرایت کند و این قسم تب را حمی یوم میگویند
یعنی تب یکروزه بجهه انکه اکثر اوقات بیش از
یکروز و دو روز نمیباشد و یا اینست که این حرارت
از اخلاط بدن ادمی بدل می اید باین طریق که در اخلاط
مذکوره بسببی از اسباب مثل سده حرارتی
بهمرسد و از انجا بدل بیاید پس بجمیع بدن سرایت کند
و تب بهمرسد و این قسم تب را حمی خلطی میگویند بجهت

انکه از متعفن شدن اخلاط بدن پیدا میشود یا از جوش
و غلیان خلط بهمرسد چنانچه بتفصیل مذکور خواهد
شد و اجناس تب همین سه جنس است و بیش ازین
نیست و جمیع تبهایی که مردم را عارض میشود از اقسام
این سه جنس است یعنی تب عضوی که دق است و تب
روحی که حمی یوم است و تب خلطی که حمی عفنست
و اعضای ادمی که محیطست برطوبات و ارواح نظیر چهار
دیوار و سقف و فرش حمام است و رطوبات که در وست
نظیر اب حمام و ارواح حیوانی و نفسانی و طبیعی و بخره
که پراکنده است در بدن نظیر هوای حمام است
پس مشتعل بحرارة غریبه اشتعال اولی ان چیزیست
که هرگاه حرارة ازان برطرف شود از همه بدن تب برطرف

شود و اکر از انجا بر طرف نشود کو از حوالی ان قدری
بر طرف شود که تب از بدن بر طرف نخواهد شد و
نمیباشد ان مکر عضو که کرم شود و سرایت کند کرمی
از ان باخلاط و ارواح و قیاس ان قیاس دیوار و سقف
و فرش حمام است که هر کاه کرم شوند کرم میشود
بتبعیت ان انچه در وست از اب و هوا و این قسم تب را
حمی دقی میکویند جهة انکه باعث دقه و باریکی و
لاغری اعضا میشود یا اخلاط بدن کرم یا متعفن شود
و سرایت کند بارواح و اعضا و قیاس ان قیاس ابهای حمام است
که فرض کنیم کرم شود و بالعرض ان زمین حمام و هوای
ان کرم شود و ان حمی عفن است چه اکثر از عفونت
بهم رسد و یا انست که ارواح بدن کرم شود و سرایت

کند از ان کرمی باعضا و اخلاط و مثل ان مثل هوای
حمام است که هر کاه اتش در انجا افروزند که هوای
حمام را کرم کند و از کرمی هوا اب و زمین
حمام و دیوار ان کرم شود و ان حمی یوم است
و تبهای هوازدکی و اکثر اینست که پیشتر از سه
روز که بماند منتقل به تب خلطی یا دقی میشود و هر
کدام از تب خلطی و یومی اقسام بسیار دارد بغیر
از تب دق که بیش از یک قسم نمیباشد و این قسمت تب که
معلوم شد قسمت بحسب محل است و حمیات را اقسام
دیکر هست که از ان اقسام یکی حمی عرضیست و
حمی مرضی حمی مرضی انست که سببش مرض دیکر باشد
مثل تبی که از عفونت اخلاط بهم رسد و حمی یومی کر

سببش امور خارجه باشد وحمی عرضی انست که سببش
مرض دیکر باشد مثل تبی که سببش اورام وجوششها باشد
دیکر بعضی حمیات حادمی باشند سریع الانقضا و بعضی
مزمن کردیر برطرف میشود دیکر بعضی تنها سهل و
سلیم میباشند و بعضی اعراض هایله مهلکه میدارند

فصل دویم در اوقات حمیات

بر لوح عرض مینکارد
که حمیات را اوقات کلیه و جزئیه هست اوقات کلیه
انست که اکثر امراض حادثه در بدن را میباشد وان اوقات
ابتداء مرض است وتزید وانتها و انحطاط ان و اوقات
جزئیه انست که مخصوص به نوبهای حمیات است
نزد ابتداء نوبه وتزید وانتها و انحطاط ان واین اوقات
چهار کونه میباشد از اینجهة که مرض یا اینست که ظاهر

میشود زیادتی واشتدادش یا کمی و نقصانش اول را
وقت تزیدمی نامند وبیش از انرا وقت ابتدا ودویم را
زمان انحطاط میکویند وبیش از انرا وقت انتهاء
مرض وبرین قیاس است حال اوقات مخصوصه به
نوبهاء حمیات ودر ابتداء مرض مریض احساس تغییر
وضرر بالفعل کند ودر زمان تزید طبیعه ابتدا
میکند بنضج خلط و زیاد میشود روز بروز قوهٔ مرض
(وکم میشود روز بروز قوهٔ مریض)
ودر زمان انتها کمال نضج خلط حاصل میشود و مرض
نه زیاد میشود ونه کم ودرین وقت کمال شدت
اعراضی که تابع امراض میباشد هست ودر زمان
انحطاط سکون جمیع اعراض است ومرض شروع میکند
در نقصان وقوة در قوة تا اینکه بالکلیه مرض برطرف

شود وخوف بر عليل تا انتها، مرض است وبعد از انتها
عليل هلاك نميشود مكر اينكه سوء تدبيري بشود يا
بسبب امور خارجه امري طاري شود **فصل سيم در بحران واموري
كه متعلق بانست** برلوح عرض مينكارد كه صحة وموت
مي باشند برجهات مختلفه چه بسا باشد كه منتقل
شود حال عليل ببرء يا موت اهسته اهسته وبتدريج
وبسا باشد كه احدهما دفعة حاصل شود براي او از
استفراغي كه حادث شود عليل را مثل اسهال
يا رعاف يا عرق شايعي وكاه باشد با اين استفراغ صلاح
غيرتام بهم رسد پس بتدريج صحة تام بهم رسد وكاه باشد
دفعة حالتي كه بدتر از حالتي كه داشت بهم رساند وبتدريج
منجر بهلاكت شود واين تغيرات فاحشي كه حادث ميشود

براي عليل دفعة در عرف اطبا انرا بحران ميكويند وان
جيد تام مي باشد كه منتهي شود بصحة دفعة وغير تام انكه
بصحة تام منتهي نشود بلكه بحالت اصلح منتهي شود و
بتدريج بصحة تام وبرين قياس ردي تام وردي غير تام
واين قسم تغيير [illegible]ست در امراض حاده مي باشد وهرچند
مرض احد است حدوث اين تغيرات اكثر واقوي است
وامراض مزمنه مؤدي ببرء وموت بتدريج ميشود
وچون هر تغييري كه در عالم كون وفساد بهم ميرسد منوط
بتغيراتيست كه در سماويات بهم ميرسد از حركات
سماويات واختلاف اوضاع وتشكيلات كواكب
چنانچه در حكمت طبيعي ثابت شده پس بنابرين مي بايد
تغيراتي كه زود بروز شود درين عالم منوط باشد

بحرکاتی که اسرع حرکاتست وتغییر اوضاع واختلاف
اشکالی که زود بزود شود وظاهر است که در میان کواکب
هیچیک سریع السیر تر از قمر نیست پس باید این قسم
تغییرات یومی باختلاف تشکلات قمر وابسته
باشد واز اینجهة است که اطبا حدس زده اند که
می باید تغییرات بحرانی که در امراض حاده سریع الحرکه
هست منوط باختلاف تشکلات قمر باشد و
بحران مکاوحت وجدال طبیعتاست با علت ودرین
اوقات یعنی ایام بحران اگر طبیعت غالب شود حال بیمار
بخیر انجامد واگر مغلوب شود بشر انجامد وچون فلک
مستقیم یعنی دایره معدل النهار را بچهار قسمت مساوی
کند وتربیع ومقابله معین شود وان بحسب مطالع یا درجه

سوا باشد که اندک تفاوتی بکند وبدین سبب وقت
بحران از عین تربیع ومقابله بیشتر یا پس تر افتد وتربیع و
مقابله اوقاتیست که قمر که دلیل حوادث کون و
فساد است دران اوقات بنظر عداوت بموضع اصل خود
ناظر بود وچون موضع اصل که در ابتداء مرض قمر انجا بود
اقتضاء مرض کرده باشد بموضعهما له مخالف ان
موضع باشد اقتضاء نقصان وضعف علت کند ومکاوحت
طبیعت دران اوقات بیشتر باشد چه خصم را در حال
ضعف اسان تر قهر توان کرد بدین سبب بحران درین
اوقات نیکوتر باشد ودلالت بسلامت بیشتر ازانکه
که در غیران اوقات پس بحرانهاء بزرگ هفتم وچهاردهم
وبیستم یا بیست ویکم باشد وچون دور قمر در مدت

بیست وهفت شبانروز وکسری تمام شود ربع اوّل
در روز هفتم تمام شود ونصف در روز چهاردهم
وتقدّم وتأخّر ساعت بحران ازان روزها خارج نباشد
امّا سه ربع تمام میان بیستم وبیست ویکم وبدین
سبب متقدّم در بیستم افتد ومتاخّر در بیست ویکم
ورسیدن تا بموضع اصلی در بیست وهشتم باشد
وبعد ازان روز باز از سر گیرد امّا بقاء علّت تا
انوقت دلیل عسر مادّه علّت وقلّت حرکت ان مادّه
باشد پس بحارین ضعیف باشد وچون هر ربعی را
بدو قسم کنند چنانچه همه را بهشت قسم کرده باشند
وزوایای مثمن هم بحران باشند وانرا انذار خوانند
که در هر جزوی ازان انذار کنند بحرانی که دران ربع
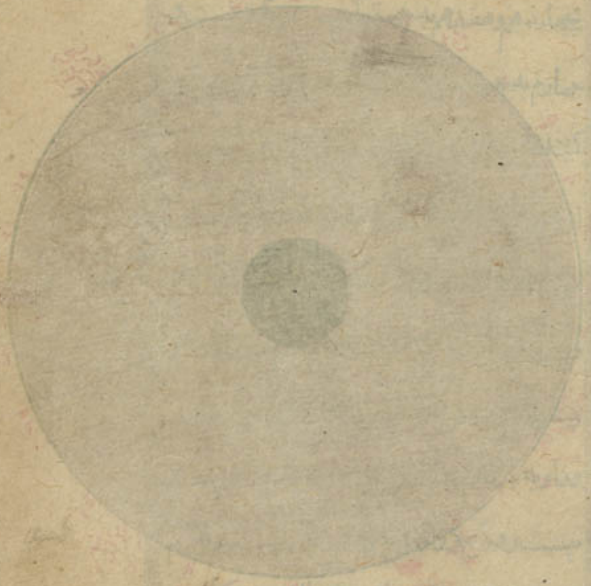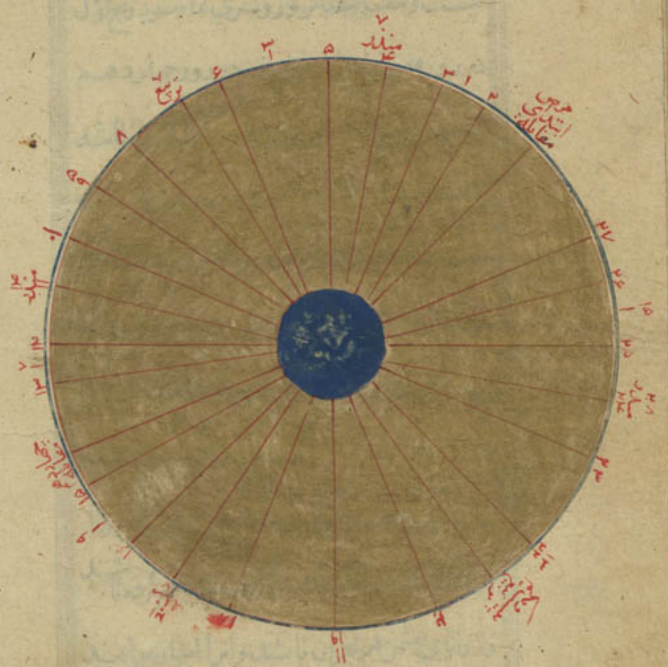
افتد چنانکه چهارم انذار کند بهفتم ویازدهم
بچهاردهم وهفدهم به بیستم یا بیست ویکم وبیست و
چهارم به بیست وهشتم وچون هر نیمی را بدو نیمه
کنند تا در فلك شکلی شانزده کوشه پدید اید دران
اوقات هم باشد که بحران یا انذار باشد زاویه اوّل
میان دویم وسیّم باشد وزاویه سیّم میان پنجم وششم
وزاویه پنجم در روز نهم وزاویه هفتم میان دوازدهم
وسیزدهم وزاویه نهم میان پانزدهم وشانزدهم
وزاویه یازدهم روز نوزدهم وزاویه سیزدهم روز
بیست ودویم وزاویه پانزدهم میان بیست وپنجم
وبیست وششم واین اوقات با اوقات هشتگانه
تمامی شانزده بحران باشد اطبّا این بحرانات شناسند

دایره جهة ضبط عدد ایام بحران

از راه تجربه واستقرا ونوبت را نیز همین تغییرات
بحرانی بهم میرسد خواه نوبه غبّی باشد وخواه نوبه
ربعی وغیران که نوبه هفتم روز بحران بود ونوبه چهارم
منذر بهفتم وهمچنین در بحران تام اضطراب وحالات
هولناک پدید می آید ودر ناقص کمتر ظاهر شود و
سبب این اضطراب مجادله طبیعة است با مادّه مرض
وطبیعة را بسلطان ولایت تشبیه کرده اند ومرض را
بدشمن باغی وروز بحران را بروز قتال واضطراب
وناله وحالات هایله ورعاف ومانند انرا باسب
تاختن ونعره مبارزان وهیجان وغبار وگرد وخون
ریختن ومانند ان باشد وگاه سلطان ولایت غالب
میشود دفعة غلبه تامّه ودشمن را بالکلیه مستاصل

میسازد چنانچه در بحران جیّد وگاه استیلای دفعی
دشمن است وهزیمت سلطان را چنانچه در بحران ردی
وگاه باشد که سلطان حامی دشمن را بیکدفعه از خود
واز شهر دور کند وبعد ازان بتدریج از اطراف
ونواحی وولایت منهزم سازد وباشد که بتدریج
از شهر دور کند ودفعة از سایر ولایت ونواحی وباشد
که دشمن بطریق مذکور اوّل اطراف مسخر کند
وبعد ازان شهر وبعکس وتوقع بحران تام از قوّت قوّة و
حرارت ورقّت خلط باید داشت وبحران انتقالی اکثر
از ضعف قوّة وغلظت خلط است وهرگاه مادّه رقیق
باشد بحران بعرق است وهرگاه مادّه حار بود ورقیق چندان
نباشد برعاف وبهترین وعامترین بحران انست که

برغاف باشد وبعد از ان باسهال وبعد از ان بقي و
بعد از ان بادرار بول وبعد از ان بعرق وفايده در
معرفت بحارين اينست كه در روز باحوري بيمار را
مسهل ودارو ي قوي نبايد داد بلكه غذا هم
سبكتر وكمتر بايد داد وطبيب بايد در ان روز اعانت
طبيعت كند بنوعي كه غالب ايد بر مرض واقلا مغلوب
نشود وانرا مشغول نسازد بامري كه غافل شود بسبب
ان از مجادله با ماده مرض ومي بايد ملاحظه كند كه
طبيعت ماده مرض را چه قسم دفع ميكند تحريك ماده
بنحو لطيفي كند بان طرف مثلا اكر معلوم شود
از علامات لين نبض ونداوة اعضا ونرمي وانتفاخ ان
كه طبيعت دفع ماده بعرق ميكند پاشويه كند ودثار

ولحاف بيشتر بپوشاند مريض را واكر ميل ماده باعالي
بدنست وهذيان وتشويش حواس وسرخي چشم وخاريدن
بيني وامثال ان معلوم ميشود كه بحران برعاف خواهد شد
امر كند مريض را يا كسي را كه متولي وغمخوار بيمار است
كه دغدغه وخارش بيني بكند وهمچنين اكر معلوم
شود كه بقي يا باسهال است اعانت بتجرع اب كرم وشيافات
ملينه كند واين وابسته بحدس طبيب است واكر
بحران انتقاليست كه ورم در اطراف يا مغابن ثلثه
كه پشت كوش وزير بغل وبيخ ران باشد هم زود معلوم ميشود
استعمال روادع اقلا نكند بر ان مواضع بلكه
مرخيات استعمال كند اقلا تنطيل با اب عذب كرم كند
پوشيده نماناد كه در حميات وامراض اخبار با كثر

احوال آتیه و گذشته و حال مریض و نضج ماده از قاروره
و نبض و سایر علامات طبیب ماهر میتواند کرد و این را
در عرف اطبا تقدمة المعرفه مینامند و ازین طبیب
منتفع میشود و معلومش میشود که بعد ازین چه باید
کرد و چه تدبیر کند همان روز پس چون امر
همچنین است مجملی از اقسام نبض و احوالات بول ذکر
میشود که مجمل بصیرتی باحوال بیمار حاصل شود **فصل
چهارم در نبض** نبض حرکتیست نفسانی در شرائین را قبضاً
و بسطاً برای تعدیل روح به نسیم و اخراج فضلات
دخانی و اجناسی که اطبا از آن حال نبض میشناسند
و از آن استدلال باحوال بدن میکنند بحسب
استقراء ده است جنس اول مقدار و اقسام بسیطه

مقدار نهست طویل و قصیر و معتدل بینهما عریض
و ضیق و معتدل بینهما مشرف و منخفض و معتدل
بینهما و از تراکیب این اقسام که عبارت از ضرب کل
واحد از تسعه است در ثلثه بیست و هفت قسم
حاصل میشود و طریق معرفتش آنست که قیاس
به نبض معتدل المزاجی کنند و این بممارسه و تتبع
میشود و بعضی حد و تخمین قرار داده اند که مثلاً
میگویند نبض طویل آنست که زیاده از چهار
انگشت باشد و قصیر کمتر و معتدل همان قدر
و عریض آنکه از سر انگشت مقدار بسیار فراگیرد
و ضیق بضد آن و معتدل متوسط بینهما و مشرف
آنرا گویند که بسیار مرتفع شود بنوعی که اگر

نابغی نباشد در سر انکشت فرو میرود و منخفض انکه
ارتفاعش بغایت کم باشد و معتدل انکه بینهما متوسط
باشد و ازین مرکبات مذکوره انرا که اهم و ادخل
در دلالت بود اسماء مخصوصه هست مثلا زاید
در اقطار ثلثه را نام عظیمست و ناقص در اقطار
مذکوره را صغیر و زاید عرضا و شهوقا را غلیظ
و ناقص در انرا دقیق و جنس دویم کیفیت خوردن
نبض است بر انکشت وان یا قویست یا ضعیف
یا متوسط جنس سیم ماخوذ است از زمان حرکه وان
یا سریع است یا بطی یا متوسط جنس چهارم ماخوذ است
از زمان سکونی که ضرور است میان دو حرکة
قبضی و بسطی شریان وان یا متواتر است که کم

می ایستد یا متفاوتست که بسیار می ایستد
یعنی قیاس بمتوسط است جنس پنجم ماخوذ است از
صلابت و لینت وان یا صلب است یا لین یا متوسط
بینهما جنس ششم ماخوذ است از ملمس الت وان یا کرم است
یا سرد یا معتدل و استدلال بملمس اکرچه نسبت
بجمیع بدن عموم دارد لیکن ملمس شریان کاه هست
که مخالف ملمس سایر بدن باشد چه شریان وعای
روح است و خونی که در انست کرمتر از خون وریداست
و بدل که منبع حرارتست پیوسته است جنس هفتم
ماخوذ است از مقدار ما فی العرق از رطوبت وان
یا ممتلی است یا خالی یا متوسط بینهما جنس هشتم
ماخوذ است از استوا در احوال مذکوره از عظم

وصغر وسرعت وبطؤ وساير احوال واختلاف در ان جنس
نهم ماخوذ است از انتظام در اختلاف یعنی اختلافش بر
یک نسق باشد وعدم انتظام که هیچیک از احوالات
نبض لاحق بسابق نماند جنس دهم ماخوذ از وزنست ووزن
نبض عبارت از وجود نسبت ملایمست میان حرکات
وسکنات ان وان جید الوزن است یا غیر جید
الوزن ودریافتن نبض جید وغیر جید ان چنانچه باید
بی ملکه وقدرت بر صناعت موسیقی نمیتوان
برلوح عرض میکاکر حاجة به نبض چنانچه مذکور شد
چون ترویج خارغریبست پس اکر زیاد شود حاجة
جهة زیادتی در حرارت والت مطاوعت کند
به نرمی وقوت مساعدت کند نبض البته عظیم خواهد

بود واکر حاجت زیادتر باشد سریع تر میشود
واکر بافراط زیاد شود متواتر میشود یعنی کم
می ایستد واکر الت عصیان ونافرمانی کند
جهة صلابتی که داشته باشد سریع میشود با صلابتر
واکر صلابت با حرارت زیادتر باشد با سرعه متواتر
هم میشود واکر قوة ضعیف باشد متواتر میشود
با صغر زیاد از صغر صلابت وکاهی صغیر میشود نبض
جهة منضغط شدن قوة تحت ماده غذائی یا خلطی
همچنانکه در اوایل نوبها می باشد اکرچه قوة فی نفسها
قوی باشد ولین ونرمی نبض جهة زیادتی رطوبت است
از اینجهة است که هرکاه بحران عرقی باشد اولا در
نبض لین یعنی ظاهر میشود وصلابت نبض جهة زیادتی

یبوست وگاهی نبض صلب میشود در بحارین جهة
تمددی که حادث میشود در اعضا در روز بحران
بسبب اندفاع مواد بجهتی از جهات مثل سر یا معده
وامعا وغیران واختلاف نبض جهتش ثقل ماده است
یا شدة ضعف قوة وهرگاه بافراط باشد ضعف
باطل میشود نظام وحسن وزن نبض **فصل پنجم در بول**
بول فضله از فضلات هضم کبدیست وعروقی مائیة
فضلهٔ کبدیست وجزو رسوبی فضلهٔ هضم عروقیست
واجناس ادلهٔ ان بطریق استقرا هفت است جنس اول
لونست وان پنج قسم است اصفر که دلالت بر زیادتی
صفرا میکند واحمر بر خون وسبز دلالت بر برودة
میکند اگر کم بو باشد والا بر حرارت واحتراق

خلط وهمچنین اسود که نوع دیگر است از الوان و
دیگر ابیض است وان دلالت بر زیادتی بلغم میکند
وبرودة جنس دویم قوام بول است رقیق دلالت بر
عدم نضج میکند یا سده در عروق ومجاری بول یا کثرت
شرب وغلیظ بر عدم نضج یا نضج مواد غلیظه وفرق
میان این هردو بتقدم اقر وغلظة بول است ومعتدل
دال است بر نضج جنس سیم صفا وکدورتست بول
صافی را سبب نضج وسکون اخلاط تابع انست وتیره را
سبب عدم نضج چه نضج استواء قوام را لازم دارد و
کدورت حاصل از اختلاف قوام میشود وگاه باشد
سبب کدورت سقوط قوة باشد جنس چهارم رایحه
بول بوی بد متجاوز از حد یا بسبب افراط عفونت است

از غلبه حرارت ناری بر رطوبات بدن یا بسبب قروح
عفنه در مجاری بول وانچه عدیم الرایحه است
سببش جمود و فجاجه اخلاطست جنس پنجم کف بول است
کف بسیار دلیل بر وجود ماده غلیظ لزج است جنس ششم
مقدار بول است کثره بول نسبت بمعتاد یا بسبب
کثرة مشروب یا مانعی یا ذوبان اعضاء چنانچه در حمیات
محرقه میباشد یا استفراغ فضول اگر با قوت و اعقاب
راحت باشد وقلت بول نسبت بمعتاد یا از فرط
تحلل است یا فناء رطوبت یا سده در مجاری بول و
قلت بول با قلت تحلل منذر است باستسقا جنس هفتم
رسوب است وان اجزاء متمیزه از بول است خواه در
اسفل قاروره باشد یا در اعلا یا در وسط واز رسوب

انچه دال است بر کمال نضج املس ابیض مستوی القوام
مجتمع در اسفل قاروره است وبعد ازان در فضیلت
متعلق در وسط است با صفات مذکوره وبعد ازان
انچه بر بالاست و رسوبی که سیاه باشد یا سرخ و تیره
یا بنخاله بماند یا درشت تر ازان باشد یعنی پارچهای درشت باشد
رسوب غیر محمود است وعدم رسوب را سبب
یا عدم نضج است یا سده یا قلت ماده وعدم انفصال
جزء معتد به ودر اصحا رسوب نمیباشد یا کم است
وبول کاهی صافی معتدل میان رقت وغلظت وقلت
وکثرت قلیل النتن کم کف صاحب رسوب با وصاف
مذکوره اگر رسوب داشته باشد دلالت بر اعتدال
وکمال صحت میکند

فصل ششم در استدلال بر سلامتی مرض

بدانکه استدلال بر سلامتی مریض وخلاصی او از مرض
از چند چیز میتوان کرد یکی قوة طبیعة وقوة دماغ دیگر
از قوة نبض وتنفس طبیعی واسان باشد بران نشستن
وبرخواستن وحواسش سلیم باشد ونظرش نظر اصحا باشد
ومستوی باشد حرارة در جمیع اجزاء بدن واعضا و
لرز وقشعریره در حمیات مطبقه دلالت برخوبی میکند
چه دلالت میکند بر اندفاع مواد متعفنه از داخل
بخارج خصوصا که در روز بحران باشد وظهور جوششها از بینی ولب
از ادر عرف تبخال کویند رغب خالصه دلالت بر
خیر وخوبی میکند عروض یرقان بعد از هفتم در روز بحران
دلالت بر قوة طبیعت میکند ودفع ماده بظاهر
اندفاع کرم بسیار بقی واسهال دلالت میکند بر دفع ماده

ردیه بخارج رنگ بشره وهیئة اعضا خصوصا چشم هرگاه
از حالت طبیعی تغیر بسیاری نیافته باشد دلیل برخوبی
حال مریض است شهوت غذا وهضم طعام هرگاه بر حالت
طبیعی باشد نیز نشان خوبی است وبالجمله حسن لون علیل
وخفت حرکة وثبات عقل وصلاح خواب ونضج ظاهر تام
در بول نشان صحت وخوبی است **فصل هفتم در اسباب مولده**
حمیات وبیان امزجه که مستعد عروض حمیات اند اسباب مولده
حمیات که احتراز از انها واجب است عفونت هوا است
وابخره ردیه مخالطه بهوا وحرارت افتاب وحمام واتش
واستحمام به ابهائی که از خود کرمی دارند یا ابهای بسیار
سرد وحمام بیوقت وبی ترتیبی کر سزاوارست وحرکة
وریاضت قوی بسیار غیر معتاد دفعة وبیداری وفکر وغم

وهم بسیار وعفونت اخلاط وغلبه صفراء واورام وقروح
وترس از بیماری واحتباس موادی که عادت جاری شده
بر استفراغ انها مثل خون بواسیر وحیض وادویه و
اغذیه مخالف مزاج محلل رطوبات وحرارت غریزی
وقلت غذا وعجز حرارت غریزی از هضم مواد فضلیه و
توجه بخارات ردیه بجهه احتباس مسامات بباطن است
بر لوح عرض مینکارد که انجماعتی که مزاج انها کرم وتر ست
وبول وبراز وعرق متعفن دارند ورطوبة ایشان
بیش از حرارت است شدیداست استعداد شان
که مبتلی بحمیات [illegible]ند خصوصا حمی عفن وبعد از ایشان
صاحبان مزاج کرم وخشك اند وایشان مستعد حمی
یومی اند واکر تهاون در علاج انها شود حمیات

انها بحمیات دقی زود منجر میشود واما صاحبان مزاج
سرد خشك انجماعت کم مبتلا بحمیات میشوند نه از
جهت خوبی مزاج وقوت ان بلکه بجهت برودت و
یبس مزاج وسکون حرارت وبعد از تعفن **فصل هشتم در**
تقدم بحفظ از وقوع حمیات بر لوح عرض مینکارد که جماعتی که
مستعد وقوع در حمیاتند یا در بلادی باشند که تب
بسیار باشد اکر دموی مزاج باشند واجب است که
در اول بهار فصد کنند واشربه که باعث تصفیه خون است
سه چهار روز میل کنند مثل عناب (بیست دانه) سپستان (بیست دانه)
شربت بنفشه (پنج مثقال) لعاب بهدانه (دو مثقال) لعاب بزرقطونا (دو مثقال)
شیره تخم خیار ([illegible] مثقال) شیره تخم کاسنی (دو مثقال) خاکشی (دو مثقال) واکر
غلبه صفرا یابند مسهل صفرا بنسخه که مذکور میشود

سه چهار روز میل کند و اگر صفراوی مزاج باشند
چند روز آب برگ کاسنی تازه میل کنند بعد از آن
یک پیاله
بقدر احتیاج چند روز شیرخشت ترنجبین
دو مثقال ده مثقال
تمر هندی آلوی بخارا پوست هلیله زرد پوست
ده مثقال ده عدد سه مثقال
هلیله کابلی پوست بیخ کاسنی اصل السوس در آب
دو مثقال دو مثقال دو مثقال
برگ کاسنی تازه خیسانیده صاف نموده بنوشند و کم و
زیاد این دواها را میتوان کرد موافق مصلحت و اگر
در اخلاط احتراقی باشد آب شاهتره تازه اضافه
یک پیاله
نمایند و اگر خواهند و انسب دانند مطبوخی
که مسهل صفرا باشد میل کنند بنسخه که در معالجهٔ
حمی عفنی مذکور میشود انشاء الله تعالی و بعد از آنکه
استفراغ صفرا قدری نمایند اگر فصد ضرور بود و علامات

غلبه خون باشد فصد کنند از رگ بدن که نفع آن
عام جمیع بدن است صاحبان مزاج صفراوی که صفرای
محترق در ابدان ایشان بسیار تولد مینماید و حمی
محرقه بسیار بهم رسانند یا سایر تبهای حاد سقی ماء
الجبن هشت نه روز در اوایل بهار بسیار مناسب است
ایشان را بدین دستور شیر بز سرخ بجوشانند در
بچهار یک برابر
دیک پاکیزه چند جوش که زد سکنجبین قندی داخل
پانزده مثقال
نمایند شیر که بریده شد از آتش بردارند با کرباسی
صاف نموده آب زلال آن را میل نمایند بعد از سقی ماء
الجبن مسهل میل نمایند فصد را در ین صورت اگر
مقدم بر مسهل میدارند قصور ندارد و اگر علامات
غلبه بلغم باشد مسهل بلغم میل کنند بنسخه که بعد از این

ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی ودر تابستان وپاییز که
تب بسیار است ملاحظه نمایند از میوها خصوصا
خربزهٔ شیرین وتوت سفید وهلو وانجیر وشیرینیها
خصوصا عسلی ودوشابی وشراب وتقلیل لحوم ودسوم
نمایند وترک حرکت در آفتاب وریاضت ومشقت
نمایند وبتجربه رسیده که در زمستان کم میل کردن
شیرینیها وحلواها وچیزهای بسیار گرم ومناست
کاو خوردن باعث اینست که در تابستان کم آزار
بکشند وتب نکنند ووقتی که احساس تغیر در خود
یا در هوا کنند متغیری میل کنند مثل سعیدی
برش عثا یا افیون نجت و کوکنار بلکه ضرورست هر چند
روز تا هوا مختلف است خوردن افیونیات وهمچنین خوردن

اشربهٔ بارده حامضه مثل شربت حماض اترج وشربت لیمو
وانار ویا خاکشی بابزرقطونا وسکنجبین هر بجید
دو مثقال دو مثقال پنج مثقال
روز وخوردن اشهای ترش ومناست کاو تازه ودوغ
وکاهو وخیار وتوت سیاه وهندوانه وافشره غوره
وانار ترش وابلیمو بسیار نافع است ودر اطاق وخانه
که سا کنند کاسهٔ که سرکه وپیاز داشته باشد بگذارند
وپاشیدن ابلیمو بر در ودیوار خانه وگذاشتن کاسه
پر ابلیمو در آنخانه بسیار اصلاح تعفن هوا میکند
چون فارغ شدیم از بیان فصول مهمه که مجملا در مقدمه
این رساله بایست ذکر شود بعون الله تعالی الحال
شروع در ذکر معالجهٔ اقسام تبها واسباب وعلامات
آن انشاء الله تعالی بنحوی که لایق این رساله است

می‌نماید باب اول در علاج حمی یوم و ذکر اسباب و علامات
و معالجات آن و این باب مشتمل بر دو فصل است فصل اول
در ذکر اسباب و علامات و معالجات آن بقول کلی بر لوح عرض مینکارد که حدوث
حمی یوم از اسباب خارجیست چه اسباب بدنی نادر
اکثر به تسخین روح فقط اکتفا نمیکند و اجناس
آن چهار است یکی امور وارده بر بدن از خارج چون
کرمی شدید دوم وارد بر داخل چون دوا و غذای کرم
سیم محرکاتی که تحریک بدن کند بحرکت مفرطه چون
ریاضت یا تحریک ارواح کند چون غضب چهارم
اعراض بدنی چون دردها و ورم ظاهر بدن چه
تسخین اورام باطنی از ارواح متجاوز است و بقاء
این تب در اکثر از یکروز بیشتر نیست لهذا

این تب را یومی کویند و از سه روز تجاوز نمیکند
و خطرش چندان نیست لیکن کاه باشد که از خطا
در تدبیر بخلطی یا دقی منتقل شود علامت این تب آنست
که قاروره تغیر بسیاری نکند و در نبض چندان
تغیر ظاهر نشود و تب آرمیده و حرارت ساکن باشد
بی لذع و لرز و قشعریره مکر اینکه ابخره متحلله بغایت
بسیار بود که باین تقدیر در ابتدا اندک قشعریره
محسوس شود و تزاید زیاده از دو ساعت نبود و اکر
تغیر در بول و نبض باشد بسبب حالتی خواهد بود که
پیش از تب بود و اکر بسایر تبها مشتبه شود طریق
معرفتش آنست که بحمام روند اکر در حمام قشعریره
که معتاد نبود ظاهر شود فی الفورش از حمام بیرون آورند

وبدانند که تب عفونیست واکر حالش از حمام هیچ
تغیر نکند به تب یومی قرار دهند بهر تقدیر در
حمام درنك نفرمایند علامت انتقالش بسایر حمیات
انست که بی عرق واکذارد چنانچه نداوتی
هم ظاهر نشود وحرارت در عروق وباطن باقی
باشد ومدت تب دراز کشد ودردسر اکر
بوده باشد زائل نشود علاج کلی این بطریق اجمال
اینست که ملاحظه از لحوم ودسوم نمایند وهمچنین
از میوهاء شیرین وغذاهای کرم وحرکات بدنی
ونفسانی وهوای سرد واستفراغ درین تب کم ضرور
میشود وبعضی اوقات مغیرات افیونی ضرور است
که تناول نمایند خصوصا هرکاه تب از تصرف هوا باشد

وان اکثر لیست وغذای ایشان باید لطیف سریع الهضم
حسن الکیموس باشد ودر اوائل این تبها لعاب بهدانه (دو مثقال)
بزرقطونا (دو مثقال) اب عناب (بیست دانه) یا شربت عناب (پنج مثقال) وخاکشی (دو مثقال)
میل نمایند واکر بمحض اینها تب برطرف نشود شیره
تخم خیار (سه مثقال) وتخم کاسنی (دو مثقال) اضافه نموده میل نمایند واکر
اینها کافی باشد فبها والا معلوم میشود که ماده غالب
وبحرکت امده محتاج باستفراغ خلط غالبست پس
علامات غلبه هر خلطی که ظاهر باشد بطریقی که در باب
حمیات خلطی انشاء الله مذکور خواهد شد معالجه
نمایند **فصل دویم در ذکر اسباب وعلامات ومعالجات ان**
بقول جزوی بر لوح عرض مینکارد که اکر سبب حمی یوم غم وهم
وفکر وخوف بسیار بود علامتش تقدم این اسباب است

علاج ان بمفرحات بارده مثل مفرح یاقوتی بارد بی
مشك وشربت كاوزبان ساده وشربت صندل باشیره
تخم خرفه وعرق بید مشك ومزاولة اموری كه او را
از غم وهم وفكر زاهل سازد از مطالعهٔ كتب حكایات
وتواریخ واستماع اواز خوش واستعمال لخلخهٔ مبرّد
مرطب مثل صندلین باكلاب واب كشنیز تازه
مناسب است وطعام باكوشت مرغبچه واسفناج
وكدو ومناست كاوتازه مهیا سازند واز میوها
انار شیرین تناول نمایند واكر سبب حمّی یوم غضب
وبیخوابی باشد علاماتش همان تقدّم این اسبابست
علاج ان بمفرحاتست ومضحكات وبازیهاء عجیب
وحكایات لایقه مشتمل بر مكارم اخلاق واكر

فصد ضرور شود باید كرد وتناول اغذیه مذكوره
در غمی وشربت انار ولیمو مناسب است وشرب
قهوه نافع است وتنقل بعناب وبزرقطونا شسته
با اشربهٔ مذكوره میل كنند وعلاج سهری مبالغه
در تنویم است وشرب قهوه واكر سبب حمّی یوم تعب و
وجع وكرسنكی وتشنكی واستفراغ بسیار باشد
علامات انها نیز تقدّم این اسبابست علاج این جمله
بتربد وترطیب بلعاب بهدانه بزرقطونای شسته
وقهوه بسیار مفید است ودر استفراغی بزرقطونای
شسته باشیرهٔ تخم خرفه بوداده اكر با اسهال باشد و
سفوف الطین بارب به نیز نافع است وبحمام رفتن واز
جماع اجتناب كردن لیكن علاج وجعی اول معالجهٔ

وجع است بانچه در موضعش مذکور است وبعد از ان
علاج تب ودر استفراغی اول حبس مستفرغ می باید
کرد وبعد از ان تدابیر ودر عطشی نمیاید کذا است صاحبش
اب بیکدفعه بخورد بلکه اندک اندک بیاشامد واکر
سبب حمی یوم سده باشد که بواسطه قلت استحمام یا ملاقات
غبار بسیار یا اغتسال باب بسیار سرد بهم رسیده باشد
وموجب حقن حرارت وباعث تب شود وعلامت ان
سرعت واختلاف نبض وحمرت قاروره وتشنکی والم سر
بود علاج ان اینست که چند روز عناب سپستان
بیست دانه بیست دانه
کل نیلوفر تخم خیار تخم کاسنی ترنجبین جوشانیده
دو مثقال سه مثقال دو مثقال پنج مثقال
صاف نموده میل نمایند واکر طبیعت محتبس باشد دو روز
باین نسخه مسهل میل نمایند عناب سپستان
بیست دانه بیست دانه

کل نیلوفر بنفشه عنب الثعلب تخم خیار تخم کاسنی
دو مثقال سه مثقال سه مثقال سه مثقال دو مثقال
شیرخشت ترنجبین تمرهندی اصل السوس پوست
دو مثقال دو مثقال دو مثقال دو مثقال دو مثقال
بیخ کاسنی واکر علامت غلبه خون در نبض وقاروره
دو مثقال
وبشره ظاهر شود فصد کنند واکر حمی یوم از تخمه حادث
شود قی کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ مذکور باضافه
کلقند افتابی بادیان نمایند واکر چند شب
پنج تا هفت مثقال دو مثقال
اطریفل صغیر میل کنند میتواند بود وبعد از تنقیه وتسکین
سه مثقال تا پنج مثقال
حرارت بحمام روند وتقویت معده بشربت فواکه
هفت مثقال
وطباشیر کنند وادهان بروغن کل سرخ واکر سبب
دانکی
حمی یوم دمل وورم باشد علامت ان ظاهر است علاج
ان همان معالجه ورم ودمل است بانچه در بابش مذکور است
واکر سبب حمی یوم تناول دواء کرم وغذای کرم وشرب شراب کهنه

واقتاب نشستن وحمام بسیار ماندن باشد علامات
اینها تقدم این اسبابست علاج این جمله تبرید وترطیب است
بلعاب بهدانه بزرقطونا اب عناب سپستان
دو مثقال دو مثقال بست دانه بست دانه
شیره تخم خیار شیره تخم کاسنی وتخم خرفه وشربت صندل
۳ مثقال دو مثقال ۳ مثقال ۳ مثقال
وتلیین طبیعت است بمطبوخی که در سدی مذکور
شد اگر تب قدری بماند وانچه از شرب شراب
کهنه بهم رسد علاج ان علاج خمار است وازین شربت
چند یوم میل نمایند اب عناب سپستان شیره تخم کاهو
بست دانه بست دانه دو مثقال
شیره تخم کشنیز لعاب بهدانه با شربت صندل شیرین
۳ مثقال دو مثقال ۲ مثقال
یا ترش هر کدام حاضر باشد وهمچنین شربت مبرد
اگر حرارت زیادی باشد مناسب است وتلیین طبیعت
اگر ضرور شود بهمانها که مذکور شد باید کرد واگر

ازتصرف هوا وزکام ونزله بهم رسد چند روز لعاب
بهدانه بزرقطونا تخم کاهو کشنیز خشک اگر
دو مثقال دو مثقال دو مثقال ۳ مثقال
سرفه با ان باشد با اب عناب سپستان میل
بست دانه بست دانه
نمایند وخودرا گرم بپوشانند تا عرق کنند واگر
احتیاج بفصد وملین باشد بعمل ارند واز حموضات
ملاحظه ضرور است ودر اواخر شربت خشخاش
با لعاب بهدانه وشربت عناب وشربت بنفشه
سودمند است **باب دویم در تب دق واسباب وعلامات
ومعالجات ان** بر لوح عرض مینگارد که تب دق
از تعلق حرارت اولا باعضاء اصلیه حادث میشود
ومتشبث میشود بجرم دل واز دل باعضاء اصلیه
سرایت نموده قرار میگیرد وتب دق را سه مرتبه است

وبیان اینمعنی چنانست که دانسته شود که در بدن
انسان سه نوع از رطوبتست یکی انکه محصورست
در تجاویف اطراف عروق صغار و در فرجها و تجاویف
کوچک اعضا که ان فرجها در اعضاء لینه مثل لحم
ظاهر نیست جهت انطباق اجزا بیکدیگر و در اعضا
اصلیه مثل استخوان نیز ناپیداست و این رطوبت
ثانی در فرجهای اعضا مانند شبنمست که در نبات
باشد و این هر دو قسم ذخیره ایست از طبیعت
جهت تغذیه اعضا هرگاه از خارج غذا بانها نرسد
وجهت ترطیب اعضا هرگاه از حرکت عنیف و مانند
ان یبوست پذیرد دویم رطوبتیست نزدیک بان
رسیده که صورت عضوی پیدا کند و انعقاد یافته

لیکن هنوز انعقاد تمام نشده و بصورت عضوی
نرسیده و جزو بدن نگشته سیم رطوبت مزاجی
اصلی اعضاست که انرا رطوبت منوی و غریزی
نیز میگویند وجهت تسهیل تفهیم تشبیه این
بچراغ کرده اند چنانچه قسم اول از رطوبت بمنزله
روغنی باشد که در چراغ ریخته باشند و رطوبت
دویم بمنزله روغنی که فتیله بخود کشیده باشد و سیم
بمنزله رطوبت مزاجی اصلی اصل فتیله پس هرگاه
حرارت غریبه افنای رطوبت محصوره در تجاویف
عروق کرده شروع در افناء رطوبت تجاویف
اعضا که مانند شبنمست کند مرتبه اول دقست
بمنزله انکه اتش روغنی را که در چراغست بسوزد

وفانی سازد واین مرتبه را دق مطلق نامند وهرگاه
حرارت افناء رطوبت طلی کرده شروع در افنای
رطوبت دویم کند که بصورت عضوی نزدیک
رسیده مرتبه دویمست از دق بمنزله آنکه آتش
روغنی را که در چراغست سوخته شروع در سوختن
روغنی کند که فتیله تشرب کرده است واین مرتبه
را ذبول گویند وانرا ابتدا است ووسط وانتها
وخلاصی از مرتبه انتهاء ان ممکن نیست مگر خدا
خواسته باشد وهرگاه حرارت افناء رطوبت دویم
که بصورت عضوی نزدیکست کرده شروع در
افناء رطوبت منوی کند بمنزله آنکه آتش روغنها را
سوخته شروع در سوختن فتیله کند مرتبه ثالث است

وانرا مُتَّخَف گویند ومفتت وتفتت نیز گفته اند وعلاج
اینمرتبه ممکن است اگر علاج مراتب ممکن باشد وعروض
دق اکثر بطریق انتقال از تبهای عفونیست ویومی
چه گرم شدن اعضا بی آنکه ارواح واخلاط گرم شود
بدیعست مگر از سبب بغایت قوی که مخصوص عضو
باشد وگاه بود که در تبها چون قوة ساقط شود وغشی
بهم رسد طبیب ماء اللحم وشراب ودواء المشک
وامثال ان بالضروره باود هد وحرارت این دواها
دل را گرم کرده بدق انجامد وگاه باشد که تب
دق مرکب شود با عفونی وازین مراتب ثلثه مذکوره
شناختن مرتبه اولی بواسطه اشتباه به تب لثقه
سخت دشوار است وعلاجش آسان وشناختن

دویم خصوصا وقت انتها سهل و اسانست و علاج
مشکل و شناختن مرتبه سیم در کمال ظهور است
و علاج از امکان خارج و علامت تب دق صلابت
و دقت و تواتر نبض است و عدم اختلاف ان و دسومتی
در بول خصوصا در وسط و انتهاء ذبول و شاید که
در رسوب صفایحی مانند سبوس باشد و حرارت این
تب ارمیده است چنانچه مریض را از ان اگاهی نیست
و هرگاه دست بر ملمس ان نهند چندان گرمی مدرک
نمیشود و هرچند دست را بر موضع نگاه میدارند
ادراک حرارت بیشتر میشود و شرائین و عروق
از سایر اعضا گرمتر است و صحیح ترین علامتی درین تب
انست که بعد از خوردن غذا حرارت زیاد و نبض قوی

گردد و هردو وجنه و رخساره برافروزد و سرخ شود
و جهال اطبا بسبب انکه بعد از غذا حرارت
زیاده می بینند از غذا منع کرده به همانش هلاک
میسازند و علامت انتقال تب یومی بدقی انست
که تب سه شبانروز پیوسته باشد و این مفارقت
ظاهر نشود و یبوست بدن زیاد و رنگ رخسار زرد
گردد و علامت تعلق حرارت باخلاط ظاهر نباشد
و علامت ترکب تب دق و عفونی انست که مدت
عفونی بگذرد و عرق کند و حرارت و یبوست همچنان
در بدن باقی باشد و در بول و براز دسومت پیدا
شود و نبض صلابت بهمرساند و علامت ذبول انست
که چشمها فرو رود و رمص خشک ظاهر شود و هردو

صدغ فرو نشیند وسرهای استخوان نمایان کردد
ورونق وتازکی از رنك وجلد برود وچنان نماید
که پنداری برپوست غباری نشسته وپوست
پیشانی کشیده شود واستخوان حنجره وحنجره بلند
ونمایان کردد وابروها را بدشواری تواند بالا
کشید وچشمها خواب آلود وسر بینی تیز وکشیده
شود وموی دراز تر نماید وشانها برامده شود وپیش
در مریض بهم رسد زیاد از معتاد وچون بدرجهٔ
انتها رسد موی ریختن بنیاد کند وناخنها کج شود و
وقت مهلت ظهور علامات زیاده ازین نمیدهد
واکر احیانا به تخشف وتفتت که مرتبهٔ ثالث است
رسد جهت معلومیت آن احتیاج بعلامات نباشد

وعلاج این تب تا قوه باقیست وعلامات ذبول
پدید نیامده وامید بهبودی هست باید کرد
وطریق علاجش اولا تدبیر هوای خانه ومسکن است
چنانکه اکر فصل تابستان باشد در خانه نشیند
که روزنها بطرف شمال داشته باشد واکر
در خانه آب روان باشد بهتر است بستر برلب آب
افکنند یا بر تختی نشیند که آب از زیران می رفته
باشد یا در حوضخانه نشیند که فواره آب متصل
بیاید وریاحین بارده چون بنفشه ونیلوفر تازه
وبید مشك وکل بید وامثال اینها وصندل وکلاب
پیش او بسیار نهند ولباس وبسترش می باید
از کتان باشد وشبها روغن بنفشه بادام وروغن مغز تخم

کدو ابر کف پا و دست و زیر خصیه و سوراخ بینی
و کوش و مقعد و ناف او بمالند و اکر فصل زمستان
باشد هوای خانه را معتدل کنند تا از سرما اسیب
باو نرسد و اکر تواند و از تصرف هوا خاطر جمع
باشند بحمام معتدل بسیار بروند و فرش حمام و دیوارها را
کلاب و صندل بپاشند و در حوض اب نیز بریزند
و انقدر در حمام مکث کنند که جلد بدن نرم شود
و رطوبت بپذیرد و نمیباید بسیار توقف کنند
و از رفتن حمام اصلا مشقت بخود نرسانند و چون
از حمام خواهند بیرون ایند همه اندام را بروغن
بنفشه بادام و نیلوفر و مغز تخم کدو چرب نماید
و پیش از حمام سویقی که متخذ باشد از کندم و جو مقشر

و مغز تخم کدو و خشخاش و تخم کاهو و کشنیز بوداده هر
کدام جزوی نبات سفید دو برابر اجزا میل کنند
و با خلو معده البته بحمام نروند که باعث ضرر عظیمست
و از کرسنکی و تشنکی و بیخوابی و حرکات عنیفه
احتراز واجب دانند و غذای ایشان میباید سریع
الهضم حسن الکیموس بارد رطب باشد از کوشت
مرغبچه و خروسبچه و بره و بزغاله شیر و ماهی تازه
هرچه خواهند ترتیب دهند اما میباید بی روغن
باشد و نان جو میده و دوغ کاوی مسکه کرفته و اش جو
با انار و امثال ان ترش نموده با لحوم مذکوره ترتیب
دهند مناسب است و بورانیها از اسفناج و خرفه
و کدو و خیار و کالک با ماست کاو تازه و چلاو
مهیا نموده

ویا بارزدهٔ تخم مرغ نیم لبست وچلاو اکثر میل نمایند
واکر خواهند کاهی پاچه تناول نمایند وخیار
وکالك وکاهو وهندوانه والوی زرد وانار شیرین
هرچه خواهند بخورند ویا لوده باکلاب وعرق بید مشك
وعرق نیلوفر وقند سفید وتخم ریحان بنوشند بسیار
خوبست ومغز بادام تازه وخشخاش تازه وحلوای
لوزی میل کنند وهمچنین حلوای کزنکبین بی شکر
ترش وساده کاهی تناول نمایند قصوری ندارد واکر
خواهند ازانار میخوش وزرشك وتمرهندی اش
وشلهٔ وافتزده ترتیب دهند باچاشنی قند بعضی
اوقات میتواند بود اکر تلیینی در طبیعت ودر سینه
وحوالی ان ازاری نباشد همچنین شربت فواکه وانار

بانان یا باطعام کاهی بسیار مناسب است ودر کوزهٔ
اب صاحبان دق طباشیر سفید کل ارمنی شسته
بریزند خصوصا اکر در طبیعت لینتی باشد بسیار ضروراست
وتدبیر اشربه وادویه صاحبان تب دق چنین باید کرد
که هر صبحی شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم خیار بارزقطونای
دو مثقال سه مثقال یک مثقال
شسته وشربت صندل وشربت نیلوفر وعرق نیلوفر
یک مثقال یک مثقال یک پیاله
بنوشند یا شیرهٔ تخم خرفه بامفرح بارد معنبر وعرق
سه مثقال نیم مثقال تا یک مثقال
بید مشك وعرق بید ونیلوفر میل کنند واکر طرف
عصر هم میل کنند بهتر است اما ملاحظه بسیار
باید که تلیینی در طبیعت ایشان بهم نرسد واکر
بهم رسد زود تدارك باید کرد واکر خاطر از غلبهٔ
خلطی از اخلاط جمع باشد ومعده قوتی داشته

باشد وضعيف نباشد ولينتي نداشته باشد
شير الاغ بهترين دواهاست براي ايشان بشرط
انکه بتدريج وباحتياط ميل کنند چون شير الاغ
لطيف است وزود فاسد ميشود در معده
وميبايد الاغ را علفهاي مناسب داد مثل کاهو
واسفناخ وخرفه وقصيل ومانند انها ودر وقت
دوشيدن الاغ را بمريض نزديك ميبايد اورد
ودر ظرف پاکيزه مثل چيني وابکينه باب کرم مکرر
بشويند وظرف ديکر را باب کرم پر کرده ظرف
اول را در ميان اب نهند وبدوشند وکرم کرم
مريض تناول نمايد واکر خلطي غالب باشد استفراغ
ان خلط بعنوان لطيفي که باعث ضعف مريض نشود

بکنند بعد از ان شير الاغ ميل کنند که منفعت
عظيم مي بخشد وهمچنين خوردن سرطان نهري
ماده نيز نفع بليغ دارد خواه دراش بپزند وخواه
شيره ان بکيرند وخواه قرص سازند وعلامت
خرچنك ماده انست که هرکاه سوزن بر پشت او
فرو برند رطوبتي مانند شير از ان بيرون ايد
طريق استعمال ان چنانست که اطراف انرا ببندند زند
واحشاء انرا بيرون ارند وباقي را با خاکستر چوب اکود
بشويند پس اکر در اقراص داخل ميکنند در کوزه
نهند وسرش را بکل بکيرند ودر تنور کذارند تا محرق
شود کوفته بيخته داخل نمايند والا شيره انرا بکيرند
وداخل اش ودوا بکنند واکر با ماء الشعير بپزند

وكوشت مرغ غنچه وچند دانه هيل داخل كنند وطبخ

بسياري كنند نفع بسياري دارد واكر حرارت زياد

باشد اقراص طباشير كافوري (يك مثقال) وغير كافوري (يك مثقال)

وقرص مرواريد (يك مثقال) وشربت مبرد (پنج مثقال تا هفت مثقال) باشيرها ولعابها

ميل نمايند واكر ضعف غالب باشد دواء المسك (يك مثقال)

سردبي مشك معنبر وشربت نيلوفر (سه مثقال) وصندل (سه مثقال)

رس وساده كه نسخ جميع اينها درخاتمه انشاء الله

مذكور ميشود مكر انچه معمول ومتعارف باشد

هركدام رامناسب دانند ميل نمانند باب

سيم در حميات عفن واقسام ان واسباب وعلامات

ومعالجات هريك از اقسام ودران چند فصل است

فصل اول دربيان اقسام مفردة تبهاي خلطي واسباب

وعلامات وعلاج تب صفراوي بيايد دانست

كه تبهائي كه از اخلاط چهاركانه حاصل ميشود كه ان

صفراست وخون وبلغم وسودا يا انست كه در

اندرون ركهاي بدن متعفن ميشوند وازانجا

حرارت بدل مي ايد وتب ميشود يا انست كه بيرون

ركها درساير تجويفهاي بدن متعفن ميشود وازانجا

حرارت بدل مي ايد وتب ميشود اكر كويند كه اخلاط

اربعه درعروق هضم ثالث يافته از فوهات عروق

مترشح بخارج عروق ميشوند پس چونست كه حمياتي كه

درخارج عروق از تعفن انها كه ترشح از داخل از عروق

كرده اند وهضم عروقي يافته حاصل ميكردد منسوب

باخلاط اربعه ميدارند كوييم مسلم نداريم كه انچه

زاید است از تغذیه بعضی از اعضا از اخلاط ثلثه
منقلب از حالة خلطیه میشوند و همچنین خون نیز
در جمیع جداول و عروق منقلب از حالة خلطیه نشده
بلکه انچه درکار است منقلب برطوبات ثانیه
کردیده وانچه زاید است که بسبب امور داخله
وخارجه متعفن از داخل عروق یا خارج عروق در
سایر تجاویف بدن میکردد و باعث امراض میشود
هرکاه در اندرون رکها خلط متعفن شود از تب
دائمی لازم میباشد بجهه انکه چون ماده در اندرون
رکهاست ودر انجا خلط بسیار وهمیشه می باشد
اکر پاره تحلیل رود پاره باقی میماند که باعث باقی
ماندن تب شود وبحسب اختلاف اخلاط درقلت

وکثرت نوبه انچه تحلیل رفته عوض ان بهم میرسد
وسبب اشتداد تب میکردد واز اینجهة است
که تب مفارقت نمیکند تا اینکه بالکلیه ماده این
تحلیل رود یا باصلاح اید واین قسم را تب خلطی
لازمی داخل عروقی میکویند یعنی تبی که ماده اش
در اندرون رکها متعفن میشود وهرکاه اخلاط
در بیرون رکها متعفن شود مثل دماغ ومعده وامعا
وماساریقا وجکر وسینه وغیر ان تب بطریق نوبه
می اید ودایمی نباشد بجهت انکه هرکاه در تجویفی خلطی
جمع شود ومتعفن شود تب بهم میرسد وچون تحلیل
رفت برطرف میشود وتب نمیباشد تا اینکه باز در ان
تجویف خلط جمع شود واین قسم تب را خلطی خارج عروقی

مي نامند وآن موضع را كه خلط در انجا متعفن ميشود
مستوقد عفونت ميكويند يعني جاي برافروختن
حرارت وعفونت وزمان جمع شدن خلط در مستوقد
عفونت بحسب بسياري وكمي انست يعني هر
خلطي كه در بدن بيشتر مي باشد زودتر جمع ميشود
وهر خلطي كه كمتر ميباشد ديرتر وچون در بدن
بلغم نسبت بصفرا وسودا كرده بيشتر ميباشد
لهذا ماده ان زودتر جمع ميشود ونوبه ان هر روزي
مي باشد وچون صفرا كمتر از بلغم وبيشتر از
سوداست وسهل الحصول تراست لهذا نوبه ان
همه روز نميباشد ويكروز درميان ميباشد وبعد ازانها
چون سودا كمتر از همه ميباشد نوبه ان دو روز

درميان ميباشد بجهة انكه چون سودا بسيار كمست
زودتر ازين جمع نميتواند شد وچون خون در بدن
بيشتر از جميع اخلاطست ودر اندرون ركها
ميباشد بجهة همين تبي كه ازان بهمرسد دائمي
ميباشد ومفارقت نميكند بطريق ساير اخلاط وچون
معلوم شد كه هريك ازين اخلاط هم در بيرون ركها
وهم در اندرون متعفن ميتواند شد واكر در اندرون
عروق متعفن شود تب دايمي بهمرسد واكر در بيرون
متعفن شود تب نوبه بهمرسد معلوم ميشود كه از
هريك ازين اخلاط يك قسم تب دائمي ويك قسم تب غير
دائمي حاصل ميشود بغير از خون كه ازان تب غير دائمي
چنانچه عرض شد بهم نميرسد اكرچه خارج عروقي

میباشد اما بطریق نوبه که سایر اخلاط میباشند
نمیباشد پس ازین اخلاط چهارکانه چهار قسم تب
داخل عروقی و چهار قسم خارج عروقی بهم میرسد
که مجموع هشت قسم بوده باشد و اینها را حمیات
مفرده میکویند بجهة انکه سایر اقسام تبهای
خلطی از اینها مرکب میشوند و چون تب صفراوی
نسبت باینها کرده کثیر الوقوع تر است ابتدا بذکر
ان میکند مخفی نماناد که علامت تب نوبه صفراوی
که خارج عروقیست و انرا غب دایره می نامند انست
که یکروز در میان میباشد و درین تب تلخی دهن
و زردی چشم و زردی رنك و دردسر میباشد و تشنکی
و التهاب و اضطراب و تشویش احوال و سوزش کف

دست و پا بسیار میباشد و حرارت تب شدت
عظیم میدارد چنانکه اکثر اوقات مانع خواب و ارام
میباشد و کاه باشد که بحد هذیان برسد هرکاه
تبی با این علامات ظاهر شود سبب ان صفراست
خصوصا اکر صاحب کوفت صفراوی مزاج بوده
باشد و مزاج جکر هم کرم باشد و غذاهائی که میخورده
باشد غذائی باشد که از ان صفرا تولد کند مثل شیرینیها
و چیزهای کرم بسیار شور و شراب کهنه و امثال اینها
و فصل فصلی باشد که دران صفرا بهم رسد مثل فصل
تابستان هرکاه این علامات با علاماتی که پیشتر ذکر
شد جمع شوند جزم حاصل میشود که تب صفراویست
و همچنین اکر دران اوقات تب صفراوی مردم را

عارض میشده باشد صفراوی بودن تب جزم میشود
ویکی دیگر از علامات تب صفراوی انست که زمان
تب صفراوی خالص زیاده از دوازده ساعت وکمتر
از چهار ساعت نمیباشد واز هفت نوبه تجاوز نمیکند
واگر تدبیر بصواب نمایند بطول نمیکشد پس اگر
زیاده از دوازده ساعت تب بماند وبطول کشد
معلوم میشود که ان تب غب غیر خالصه است
که ماده ان صفراء غلیظست که مختلط شده با بلغم اختلاط
بطریق امتزاج که هر دو ماده بمنزله ماده واحده
شده باشند وباین قید غب غیر خالصه از شطر
الغب که بعد ازین انشاء الله تعالی مذکور میشود
متمیز میگردد نتیجه ماده شطر الغب صفرا وبلغمیست

که از هم متمیز ند وغیر ممتزج وهر کدام را نوبتیست
جدا گونه وعلامت غیر خالص انست که زمان لرز
وقشعریره بطول کشد وباشد که بیست وچهار
ساعت یا سی ساعت کشد وزمان فترت چهل و هشت
ساعت وگاه بود که قشعریره با ان نبود فی الجمله نه
اوقات نوبه انرا نظامیست ونه تزید ان بطریق
تناسب است ونه عدد نوابت ان معلوم لیکن البته
زیاده از هفت نوبتست جالینوس میگوید جوانی را
دیدم که ششماه غب غیر خالصه داشت ونضج این تب
نیز دیرتر از خالصه است وعرق کمتر ازان وحرارت
این ارمیده تر وساکن تر از حرارت خالصه است ولی
لذع وحدت وصاحب این تب زود لاغر وسخنه اش

كداخته نميشود وسرش سنكين وبولش غليظ ورنكين است

ونبض اوّل نوبه ضعيف وصغير ومتفاوت است

واخر مختلف ودر عظم وقوّت كمتر از نبض خالصه است

امّا قانون علاج غبّ خالصه اينست كه اكر

صاحب كوفت جوان وقوي وفراغت كن بوده باشد

ونبضش مستعدّ فصد باشد ومدّتي باشد كه فصد

نكرده باشد اوّل فصد كند از رك بدن وبقدري

كه احتياج است از خون كم كنند ودر وقت

فصد كردن الوي بخارا در دهان نكاه دارند واب

انرا فرو برند فايده اش انست كه منع انصباب صفرا

ميكند بر فم معده در اثناي فصد چه اكر چنين

نكنند صفرا شوران در امده بفم معده ميريزد وسبب غشي

ميشود واكر دانند كه صفرا بسيار زيادتي دارد

اوّل اسهال صفرا قدري نمايند بعد ازان فصد

كنند واكر بالكلّيه صاحب كوفت

مستعدّ فصد نباشد فصد احتياج نيست دوا

بايد داد ودوا در چهار پنج روز اوّل اين كوفت

لعاب بهدانه (دو مثقال) بزرقطونا (دو مثقال) شيرهٔ تخم خيار (سه مثقال)

شيرهٔ مغز تخم كدو (دو مثقال) شيرهٔ مغز تخم هندوانه (دو مثقال)

شيرهٔ تخم كاسني (دو مثقال) اب عنّاب (بيست دانه) سپستان (بيست دانه)

جميع اينها را هميشه لازم نيست دادن بلكه در

دوسه روز اوّل لعابها را با يكي يا دوتا ازين

شيرها بدهند واكر بمحض همين تب برطرف شود

احتياج بساير انها نيست واكر برطرف نشود اخر

اینها را هم باید داد کم وزیاد اینها از کمی وزیادتی
تب میشود اگر تب بسیار گرم باشد وزن ادویه را
بیشتر وتدبیر را قوی تر باید کرد واگر تب بسیار
گرم نبوده وزن ادویه کمتر میباید باشد ووزنی
که حقیر برای دواها نوشته خواه درینجا وخواه
در غیر اینجا قدر اعتدال است ازین بیشتر وکمتر
میتوان کرد هرگاه چهار پنج روز اینها داده شد
ونوبه مفارقت نکرد مسهل صفرا میباید داد با منضجات
وآنچه مناسب این وقتست مثل اینهاست بنفشه (سه مثقال)
عنب الثعلب (سه مثقال) گل نیلوفر (دو مثقال) عناب (بیست دانه) سپستان (بیست دانه) تخم خیار (سه مثقال)
تخم کاسنی (دو مثقال) مغز تخم کدو (دو مثقال) شیرخشت (ده مثقال) ترنجبین (ده مثقال)
تمر هندی (ده مثقال) آلوی بخارا (ده عدد) زرشک (سه مثقال) فلوس خیارشنبر (ده مثقال)

پوست هلیله زرد (سه مثقال) پوست هلیله کابلی (سه مثقال)
اصل السوس (دو مثقال) پوست بیخ کاسنی (دو مثقال) مجموع اینها را
یا بعضی از اینها را بجوشانند وبدهند وبقدر
انچه محتاجند بدهند اگر همه را باید داد همه را
بدهند واگر بعضی را باید داد بعضی را بدهند
اگر یک مسهل کافی نیست مکرر بدهند تا نوبه
مفارقت کند اما میباید که در روز نوبه مسهل
ندهند بلکه همان لعابها وشیرها بدهند
وآب برگ کاسنی تازه در روز غیر مسهل بسیار
مناسبست ودر روز غیر نوبه مسهل بدهند
واگر طبیعت خوب عمل نمیکرده باشد وزن ملینات
ومسهلات مثل فلوس خیارشنبر وشیرخشت

وترنجبین وهلیلجات را بیشتر کنند واگر طبیعت بر
خلاف این بوده باشد کمتر وفلوس خیارشنبر چون باعث
اضطراب میشود تا مطلب بسایر دواها حاصل
میشده باشد اگر اندهند بهتر است واگر با حمی
سرفه باشد هلیلجات وتخم کاسنی وپوست بیخ کاسنی
وتمر هندی مناسب نیست بلکه تخم خطمی وخیارین
اضافه دواهای سابق نمایند وهلیلجات نیز تا ضرور
نشود دادن لازم نیست واگر گاهی خواهند که تبرید
کنند وان لعابها وشیرها را نخواهند بدهند
اب بیخ کاسنی تازه یا اب برگ ان یا اب کدو وبطریق
معمول بسیار مناسب است وهمچنین اگر خواهند
مسهل ضعیف بدهند شیرخشت وترنجبین و

تمر هندی را از هر کدام ده پانزده مثقال با اب برگ
کاسنی تازه وامثال ان که مذکور شد بدهند
واگر احتیاج باشد قرص طباشیر کافوری
یا قرص طباشیر ملین با این لعابها وشیرها میتوان
داد ونسخه قرصها در خاتمه عرض میشود ودادن قرص
کافور در صورتیست که حرارت مفرط باشد
اما در اوائل وپیش از مسهل البته قرص کافور ندهند
که باعث خامی ماده میشود مگر اینکه دانند که
ماده بسیار کمست ودر کمال حدت وبه دادن
قرص کافور ساکن میتواند شد درین حال میتوان
داد اما این نادر میباشد اما وقتی که ماده کوفت را
بدوای مسهل دفع کرده باشند وبقیه حرارت

ازنبض وقاروره معلوم شود وقت دادن اقراص است
اما غذای این کوفت دراوایل برنج اب وماش برنج
واش جواست انقدر که قوت وفا کند باین اکتفا
نمایند اکثر اوقات انست که تا دوازدهم وسیزدهم
کوفت نشود بغیر ازینها غذای دیگر داده نمیشود
بعد ازان اش خروسچه وشلئه ان میتوان داد واگر
چنانچه جزم دانند که ماده کوفت صفرای خالص است
با تمر هندی وزرشک ترش هم میتوان کرد وپرهیز
تا دوازدهم فرمودن درصورتیست که مریض
توانا وقوی بوده باشد واگر اتفاقا ضعیف
المزاج بوده باشد پیش از دوازدهم لاعلاج حیوانی
داده میشود وگاه هست که بیمار بنعمت وفراغت

خوکرده است وپرهیز بسیار براو بسیار شاق است
ودشوار وماده کوفت سهل است درین صورت
هم حیوانی زود ترک داده میشود اما تا ممکن است
احتیاط انست که داده نشود تا دوازدهم شود
وگاه باشد که پیش ازین هم پرهیز باید واگر
حرارت والتهاب بسیار بوده باشد اب هندوانه
ومغز خیار تازه وکاهو میتوان داد وگاه باشد
که انار هم توان داد اگر باین تدبیر سلوک
شود بعنایت الله تعالی مرض بزودی زایل میشود
بجهة انکه اکثر اینست که تب صفراوی خالص
در نوبه چهارم برطرف میشود وپیش از هفت نوبه
که چهارده روز باشد نمیباشد وعلاج غب غیر خالص

وتغییر واختلاف درعلاج بمقدار از زیادتی
تپست از دوازده ساعت که اگر نوبه قریب
دوازده ساعت باشد علاجش قریب بخالصه است
وهرچند از دوازده ساعت زیاده میشود علاج
بهمان نسبت مختلف میگردد وقانون علاجش
اینست که اهتمام در استفراغ خلط بیشتر
کند ودر تبرید زیاده مبالغه نمایند ودر اوایل
اب برگ کاسنی تازه با اب عنب الثعلب
گلاب مناسب است واگر حرارت غالب
نداشته باشد گلقند افتابی نیز اضافه نمایند
ودر لعابها وشیرها اب عنب الثعلب اضافه
نمایند ودر مسهلات وملینات داخل نمودن

ریوند چینی وگل سرخ کمال مناسبت دارد
وهمچنین هلیلجات خصوصا هلیله کابلی و
گلقند افتابی وفلوس وروغن بادام وکاهی
ضرور میشود بادیان انیسون رومی وتخم کشوث
بجهه تقطیع اخلاط غلیظه وتفتیح سدد اینها را نیز
داخل نمایند وحقنه درین تب جلیل النفع است
در روز غیر نوبه باین نسخه عمل نمایند بنفشه
گل نیلوفر عنب الثعلب عناب سپستان
تخم خیار تخم کاسنی شیرخشت ترنجبین
فلوس خیارشنبر قرطم مقشر جو مقشر بادیان
تخم خطمی خبازی گل خطمی اصل السوس
بوست بیخ کاسنی جوشانیده صاف نموده با روغن بادام

حقنه نمایند پیش از عمل کردن بدو سه ساعت
غذا میل کنند انکه حقنه نمایند واکر مدت
از ار بطول کشد قرص کل با اب برک کاسنی تازه
در ایام استراحت میل نمایند وهمچنین اب برک
کاسنی تازه واب عنب الثعلب وکلقند افتابی
وسکنجبین ساده یا شیرهٔ تخم کاسنی وسکنجبین ساده
وکلقند افتابی وکاه باشد که اقراص زرشک
صغیر وبارد نیز ضرور شود ودر تسخین مبالغه
بسیار نمایند بلکه اکر دانند که حرارت غالب است
اقراص کافور بدهند در اب برک کاسنی واب
عنب الثعلب ودر اواخر کوفت مغیر مثل کو کنار
وحب نزله وسعیدی بعضی اوقات منفعت

می بخشد اما تب صفراوی دایمی که از اغب لازمه
وبعضی محرقه نیز میخوانند هر کاه مستوقد عفونت
فم معده وحوالی قلب باشد خواه از صفرای
خالص یا از صفرای غیر خالص باشد علاماتش
بعینه علامات غب دایره است وتفاوتی که هست
اینست که همان علامات در اینجا شدید تر وتب
کرمتر میباشد وزبان خشک میشود بلکه کاهی از
زیادتی حرارت سیاه میشود ومیسوزد وفرقی
دیکر اینست که در غیر دایمی یکروز تب میباشد
وبعرق برطرف میشود ویکروز مطلقا نمیباشد
ودرین همیشه تب شدید والتهاب واضطراب
بسیار میباشد بلکه هر یکروز درمیان اندک اشتداد

اشتداد وزيادتي هم در تب بهم ميرسد و باز بانك
عرقي ان اشتداد وزيادتي زايل ميشود وتتمه
باقي ميماند وكاه هست اشتداد نيز قدر معتدبه
ميباشد وهذيان واختلاط ذهن نيز با ان ميباشد
واكر مادّه كوفت صفراء غير خالص باشد اين
اعراض ضعيف ميباشد وقانون معالجهٔ اين نيز
بعينه قانون معالجهٔ انست ومغايرتي كه هست
اينست كه تبريد وترطيب وپرهيز بيشتر ازانچه
دران ميفرموده اند درين ميبايد بعمل اورد بجهة
انكه در تب دايمي خطر بيشتر ميباشد واكثر انست
كه تا روز هشتم نشود مسهل نميبايد داد بلكه
بهمان لعابها وشيرها اكتفا ميبايد كرد واب برك

كاسني تازه درين كوفت بسيار مناسبت دارد
وغذااش جو ميبايد داد با اسفناخ وكشنيز تازه
وكدوي تازه اكر بهم رسد وروز هشتم مسهل
بايد داد وكاه هست كه بسبب قبض بودن طبيعت
وزيادتي حرارت پيش از هشتم ملين دادن ضرور
ميشود واين موقوف بحدس است ودر اخرهاي
كوفت كافور تنها وقرص كافور از واجبات است
هندوانه تخم خيار تازه وكاهو وامثال اينها
درين تب بخاطر جمع ميبايد داد واب هندوانه
بسيار نافع است مجملاً درين قسم نهاية مبالغه
در تبريد وساير تدبيرها كه عرض شد بجا ميبايد
اورد وهيچ قسم تبي اينقدر محتاج بتبريد وترطيب

نیست که این تب وکاه هست که احتیاج
بلخلخه میشود هرکاه ماده دماغی شده باشد
که از صندل سرخ وسفید وکل ارمنی با اب کشنیز تازه
وکاسنی تازه واب سیب وقطره سرکه سامان
داده باشند وهمچنین مالیدن اینها بر کف
دست وپا وبر حوالی دل کاهی بلکه ضرور میشود
واکر حرارت مفرط باشد اکثر این تدبیرات را
بعمل باید اورد که نافع است انشاء الله تعالی
ودر شبهای بحران پاشویه با اب کرم وکل خطمی
وارد جو وبرک بید بعمل باید اورد جهة انکه پاشویه
جذب مواد از اعالی بدن باسافل مینماید وباعث
عرق میشود مکر انکه دانند کر بحران برعاف وامثال

ان میشود از سایر علامات **فصل دویم در بیان
تب دموی** برلوح عرض می نکارد که تب دموی
داخل عروقی ودائمی میباشد وازاحمی مطبقه
میباشد علاماتش سرخی رنك است وسرخی
چشم وپری رکهای بدن وبرافروختکی بشره
وممتلی وعظیم بودن نبض وشیرین مزکی دهن
وقلق واضطراب وتشویش احوال وبیتابی امانه
بمرتبه که در تب صفراوی میباشد که میانه تب صفراوی
دائمی وتب دمویت اینست که در تشویش احوال
وسوزش کف دست وپا وبعضی علامات دیکر
اکرچه شبیه است به تب صفراوی اما بان شدت
نمیباشد واین تب اندکی ملایم تر از ان تب میباشد

وفرق دیکرانست که تب دائمی صفراوی هریکروز
درمیان چنانچه مذکور شد اشتداد میدارد
واین تب ان اشتداد را نمیدارد وازجمله علامات
تب دموی انست که غالبا درین تب دردکمری
میباشد اکرصاحب کوفت جوان ومزاج اصلیش
دموی بوده باشد وشراب وکباب بسیار میخورده
باشد وفصل فصلی باشد که درو خون بسیار بهمرسد
مثل بهار درینوقت جزم حاصل شود که تب دمویست
امّا قانون علاجش اینست که ابتدا بفصد کنند وخون
بسیار بکیرند از رك بدن واکثر انست که یك
فصد کافی نیست اکرصاحب کوفت جوان وقویّ
المزاج بوده باشد دوفصد وسه فصدکاه هست

ضرور میشود امّا فاصله میان فصدها قرار میباید
داد تا ضعف بهم نرسد ودوا درا وایل این کوفت
همان لعابها وشیرهاست که در تب صفراوی
مذکور شد باضافه خاکستی دو مثقال وهمچنین
اب برك کاسنی تازه واب کدو واب پوست
بیخ کاسنی درین تب کمال مناسبت دارد واکر
بمحض این تدبیرات تب زایل نشد معلوم میشود
که خلط دیکر راهم دخلی درین هست درین
صورت احتیاج بملیّن میشود وملیّنی که مناسب
این حالست همان ملیّنا نیست که در تب صفراوی
مذکور شد وقرص کافور وقرص طباشیر وسایر
انچه در تب صفراوی مذکور شد درین تب

نیز کمال مناسبت دارد در همان اوقات که
انجا داده میشد اینجا نیز انوقت بدهند و غذا
درین تب بعینه همان غذاها ییست که در تب
صفراوی مذکور شد بهمان طریق که در انجا
بعمل می ارند در اینجا نیز بعمل ارند بزیاده و نقصان
و یك قسم تب دیگر دموی می باشد که خون
متعفن نمیشود بلکه بجوش می اید بی انکه متعفن شود
و ازان حرارتی بدل می اید و باعث تب میشود
و سبب ان سده ایست که از کثرت خون موجب
احتقان حرارت غریزی و اشتعال ناری کشته
و شاید که اسباب تب یومی از اشتداد بمرتبه
رسد که از تسخین روح تجاوز کرده موجب غلیان

خون و مورث سونوخس شود بر لوح عرض میکارد که این
اسباب هرگاه از حد تجاوز نمایند موجب تعفن
خون و سبب حمی مطبقه میکردند و علامت ان
سرخی چشم است و رو و پر شدن و بر امدن رگهای
وریدی و تمدد و ثقل و کسل بدن و عظم و امتلای
نبض و سایر علامات غلبه خون و درین تب نیز
نافض و قشعریره نمیباشد و علاجش همان علاج حمی
مطبقه است اما اینکه درین قسم تب احتیاج بملینات
نمیشود و بمحض فصد کامل و پرهیز و دادن لعابها
و شیرها تب مفارقت تمام میکند و بسیار رسیده است
که بمحض این تدابیر عرق امده و تب برطرف شده
و قرص کافور و قرص طباشیر ملین درین قسم بسیار

بسیار مناسب است اما تب دموی خارج عروقی
انست که بعد از بهمرسیدن ورمهای دموی
بهم میرسد مثل دملهای خونی و ورمهای اندرونی خونی
که در وقت ریختن خون بان اعضا گاه هست که اندك
قشعریره بهم میرسد وتب می اید اگر باین اعتبار
این را نوبه نام نهند میتواند بود واز این قسم
تب است ذات الجنب دموی که ورم پهلوست
وسرسام دموی که ورم دماغست ودرین قسم
تبها کمست که تب مفارقت کند بلکه همیشه تب
میباشد ودر وقت ریختن خون بان اعضا که ورم
دارد اندك قشعریره گاه بهم میرسد وتب زیاده میشود
لیکن کلام در معالجه این قسم امراض مناسب این مقام

نیست بلکه اولی انست که معالجه هر یك ازین
امراض در ابوابی که دران ذکر امراض از اعضا
مذکور میشود مذکور شود وسایر اطبا نیز چنین
کرده اند **فصل سیم در تب بلغمی** بر لوح عرض میرساند
که تب بلغمی نیز چنانکه مذکور شد غیر دائمی
وخارج عروقی میباشد وانرا حمی مواظبه میگویند
جهة مواظبت ان هر روز واکثر اوقات علامت
این تب انست که ابتدا بخاهیدن ولرزیدن پشت
نمیشود وتب والتهاب برودی حاصل نمیشود
چنانکه در تب نوبه صفراوی میشد بلکه گرمی بدن
وتب بتدریج بهم میرسد اما ظهور لرز وسرما
قویست واکثر انست که یکلحظه گرم میشود وباز

میپاهد و اینمعنی مکرر واقع میشود تا اینکه بدن
کرم شود و تب بهم رسد و بعد از انکه بهم رسید
شدت و کرمی تب نه بمرتبه تب صفراوی و تب
دموییست و تشنکی و اضطراب کمتر و علامت
دیکر انست که اکثر نوبه در حوالی شام
و شبها میباشد و کمست که در اوایل روز و وقت
کرمی روز نوبه بیاید و علامت دیکر انست
که درین تب عرق بسیار نمی اید خصوصا در اوایل
کوفت و اکر عرق هم بیاید اندکی میباشد و چسبنده
و لزج می باشد و هرکز درین تب بدن از تب
پاک نمیشود بلکه اکثر انست که در شبانروزی
چهار پنج ساعت تخفیفی می یابد و باز بعنوانی که

ذکر شد لرز می اید و عود میکند غرض که در
بیست و چهار ساعت شبانروز چهار پنج ساعت
تخفیفی می یابد و باقی ساعات اشتداد میدارد
تا اینکه عرق سهلی بیاید و تخفیف بیابد و اکر با این
علامات صاحب کوفت بلغمی مزاج بوده باشد
و بسیار خوار و فصل فصل زمستان باشد جزم
حاصل میشود که تب بلغمی است و اکر درا نوقت
مردم را تب بلغمی عارض میشده باشد بلغمی بودن تب
یقین میشود و یکی دیکر از علامات این تب انست
که اکثر با این ضعف معده میباشد دیکر انکه
صورت و پشت چشمها تهبج میدارد و قلت اشتهای
طعام و انتفاخ بدن و قی بلغمی و کاه اختلاف بلغم

بسیار دم

ورطوبت وبزاقی دهان میباشد وبول گاه رقیق
وصافی وسفید وگاه رنگین وغلیظ ورنگ مریض زرد
سبزی باشد بسفیدی مایل چون رنگ ارزیز
واین تب بسیار دیر میکشد چنانکه ممکن است
که یکسال امتداد بیابد خصوصا اگر تقصیری هم
در علاج یا پرهیز واقع شود علاوه علت میشود
اما طریق علاج این تب خالی از اشکالی نیست
بجهة انکه برای حرارت تب لابد تبرید می باید
با ترطیب واین هرد وباعث زیادتی بلغم میشود
واگر تبرید وترطیب نکنند حرارت اشتداد می یابد
باری می باید اولا چند روز اب عنب الثعلب
سه مثقال
وشیره تخم کاسنی واب عناب بدهند بعد ازان
دو مثقال — پست دانه

شیره تخم کاسنی واب عنب الثعلب وگلقند
دو مثقال — سه مثقال — ع مثقال
افتابی وبعد ازان سکنجبین ساده شیره تخم کاسنی
ع مثقال — سه مثقال
گلقند افتابی دو سه روز میل نمایند وپیش از وقت
ع مثقال
نوبه سکنجبین ساده با اب گرم بدهند وقی بفرمایند
وچند روز متوالی چنین کنند بعد ازان منضجی
باین نسخه بدهند بنفشه گل گاوزبان گیلانی
سه مثقال — دو مثقال
بادرنجبویه عنب الثعلب گل نیلوفر عناب
دو مثقال — سه مثقال — دو مثقال — پست دانه
سپستان تخم کاسنی بادیان انیسون رومی
پست دانه — دو مثقال — دو مثقال — دو مثقال
تخم کشوث تخم شبت رازیانه گلقند افتابی
دو مثقال — دو مثقال — مثقال ونیم — ده مثقال
ترنجبین زرشک بیدانه مویز منقی پوست بیخ کاسنی
دو مثقال — سه مثقال — سه مثقال — دو مثقال
پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر بعضی این
دو مثقال — دو مثقال
دواها را یا همه را بجوشانند وبدهند دو سه روز

این منضج را بدهند بعد از ان این دواها را اضافه
اجزاء سابق نموده بدهند تربد سفید پوست
هلیله کابلی فلوس خیارشنبر دو سه روز این را
بدهند اگر بمحض همین طبیعت عمل خوبی میکرده
باشد یکروز یا دو روز استراحت نمایند وهمان
شربتها که چند روز اول میل میکردند میل نمایند
بعد از ان یکروز منضج را بدهند وبعد از ان مسهل را
اضافه نمایند باغاریقون سفید و بدهند تا کوفت
برطرف شود وهر چند روز تقویت فم معده نمایند
بکلقند افتابی ومصطکی واگر قوة تاب داشته
باشد وطبیعت نرم نباشد وبمحض تدابیر سابق
تب برطرف نشود چند روز وقت خواب دواء الترید

بدهند باب کرم ونسخه ان درخاتمه مذکور میشود
انشاء الله تعالی این تدبیرات مکرر بعمل میباید
اورد تا مطلب حاصل شود واگر بلغمی غالب
بوده باشد وباینها کوفت زائل نشود معجون مسهل
بلغم که درخاتمه ذکر ان میشود بدهند بوزنی
که در انجا مذکور شده است اما بشرط انکه
اول منضج مذکور را بدهند بعد از ان معجون را
بدهند واین تدبیر را مکرر بعمل ارند تا مطلب
بعنایت الهی حاصل شود اما مسهلات را پی هم
نباید داد بلکه هر چند روز که مسهل میل فرمایند
یکدو روز استراحت نمایند باز شروع در دادن
مسهل کنند ودرین عرض گاهی سکنجبین ساده

وآب ترب یا سکنجبین باطبیخ بیخ خربزه قی کنند
واگر بعضی اوقات سکنجبین بزوری بارد یا معتدل
الحراره یا کثیر الحراره بحسب غلظت ورقت
وبرودت ماده میل نمایند هشت نه روز کامل
انتفاع می یابند ودر اواخر قرص زرشک صغیر یا نارد
وهمچنین قرص گل هر کدام حاضر باشد با آب
عنب الثعلب یا با شیره تخم کاسنی وگلاب چند
روز متعاقب میل نمایند نفع کلی می بخشد وهمچنین
ادرار بمدرات قوی وتحمل گرسنگی درین تب از
اکثر معالجات افضل است واگر حرارت قوی
باشد وضعف غالب شربت بنفشه وشربت نیلوفر
وشربت گاوزبان ساده مجوز است وشربت دینار

جلیل النفع است مجملا باید دانست که این کوفت
اگر قوی بوده باشد گاه هست که بمحض اینها
هم برطرف نمیشود وسایر تدابیر ومعاجین بسیار
بسیار بکار میباید برد تا تب برطرف شود ودر اواخر
کوفت برش کهنه وحب لؤلؤ ومثرودیطوس
وتریاق فاروق مناسب است وموافق با اشربه
مناسبه باید داد ثم معده را اکثر اوقات بروغن
گل سرخ وروغن مصطکی چرب نمایند اما غذای
صاحبان این کوفت در اوایل ماش برنج وبرنج آب
با شیره بادام شیرین است اما چون این کوفت
دور ودراز میکشد برای حفظ قوت حیوانی
زودتر میتوان داد واش مرغ جوان وشله مرغ

وحلاو و بورقلیه بکوشت با ادویهٔ حارّه مناسب است
بلکه اکر معلوم شود که کوفت بطول خواهد کشید
طعامهای لطیف بکوشت برّه میتوان داد دیکر
کوشت کبك وطیهو وتذرو بسیار مناسب است
وازمیوها انار شیرین دانه کرده ودران کلاب
وعرق بید مشك ریخته باشند مناسب است
وشربت فواکه شیرین ورُبّ به ومربای به شیرین
واملهٔ پرورده وهلیلهٔ پرورده قصور ندارد کاهی
تناول نمایند واکر رغبت بسیار بنان داشته
باشند در خمیر نانی که اردان بسیار میده نباشد
زنیان وبادیان ومصطکی داخل نمایند وخمیرمایه
ازاپیشترك داخل کنند وخوب به پزند کاهی

قدری ازانها اشربه مذکوره میل نمایند بدنیست
واکر طبیعت لینتی داشته باشد کلقند افتابی
یا املهٔ پرورده با مصطکی چند یوم متعاقب میل
کنند وبوش جان نیز مناسب است ازجمله
مثقال نا، و مثقال
چیزهایی که درین کوفت بسیار بسیار مضر است
اب بسیار سرد است خواه بایخ سرد شده باشد
وخواه باغیران البتّه ازان اجتناب نمایند که باعث
طول ایام مرض میشود امّا تب دایمی بلغمی که انرا
حمّی لثقه میکویند یعنی تب چسبنده چون بسیار
بطول میکشد این نام نهاده اند علاماتش همین
علامات تب بعینه وتفاوتی که هست اینست
که درینصورت هرکز تب تخفیف نمی یابد وهمیشه

میباشد ولرزیدن وچاهیدن نمیباشد مکر
بسیار کم وعلاج این بعینه علاج انست وتفاوتی
که هست اینست که دراینصورت مسهل بیشتر
میباید داد ومبالغه ودقت در علاج بیش از بیش
میباید کرد اما در باب استعمال مسخنات وملطفات
بر دلیری نمیتوان کرد چنانکه در مواظبه بلکه
استعمال انها بتدریج وبتانی میباید کرد چه ممکنست
که باعتبار چسبیدن ماده بلغمی متعفن حار بحرارت
غریبی وبحرارت مسخنات خارجیه باعضاء اصلیه
وطول کشیدن ازار باعث این شود که حرارت
درین اعضاء اصلیه نیز بهم رسیده منجر به تب
دقی شود خصوصا هرگاه مزاج اصلی ودل ضعیف

باشد واگر دماغ نیز ضعیف باشد بسبب
تلطیف مواد بسیار متوجه دماغ شده موجب
لیثرغس شود بعضی اوقات قرص غافث یا قرص
افسنتین یا قرص کل یا قرص زرشک بارد یا صغیر
باطبیخ عنب الثعلب پوست بیخ کاسنی پوست
بیخ بادیان پوست بیخ کبر اصل السوس کلقند
افتابی کل کاوزبان حلنموده بنوشند ادرار بول
وتلطیف خلط می نماید اکثر اوقات سکنجبین ساده
باشیره تخم کاسنی کلقند افتابی بنوشند جهت
تقویت کاهی در اواخر وبعد از تنقیه کامل حب جدوار
وحب سلطانی وسعیدی وبرش کهنه هرکدام
حاضر باشد نفع بسیار می بخشد وهمچنین شربت کاوزبان معنبر

وَدَوٰاءُ الْمِسك سرد وگرم هر کدام مناسب مزاج
یمثقال نیم مثقال یک مثقال
باشد بسیار نافع است و باشد که این تب اخر
باستسقا انجامد درینصورت بعلاج استسقا باید
کوشید و این تب بسیار بسیار شبیه است
به تب دق چنانکه گاهی براطبا مشتبه میشود گاه
هست که این تب را تب دق گمان میکنند و علاج
تب دق میکنند و تبرید بسیار بسیار بعمل می ارند
و این کوفت را بدور و دراز میکشانند تا اینکه
خدای تعالی بفریاد برسد و طبیب حاذقی دچار
شود و گاهی برعکس این تب دق را این تب گمان می برند
و گرمی بسیار بسیار میدهند و دوای مسهل (بسیار) بکار
می برند و بیمار بیچاره را از حلیهٔ حیات عاری میسازند

و بعضی اوقات اخرها معلوم میشود که تب بلغمی است
یا تب دق است اما دران وقت کار از تدبیر گذشته است
و تب دق کار خود کرده است اعاذنا الله منه و فرق
میان حمی لثقه و حمی دقی اینست که حمی لثقه قوی
میشود بعد از خوردن غذا و سحنه ممتلی و منتفخ میباشد
بخلاف دق و نبض صغیر و نرم میباشد و در دق
صلب و کشیده و از تدبیر متقدم نیز ظاهر میشود
فصل چهارم در بیان تب سوداوی بر لوح عرض مینگارد
که تب سوداوی چنانکه مذکور شد دائمی و غیر
دائمی میباشد غیر دائمی را ربع دایره میگویند جهت
انکه دو روز نوبه نمی اید و یکروز می اید و این تب
عاقبت بخیر و مبارکست و ظاهرتر ازانست که

مُحتاج به بیان عَلامات باشد امّا هرگاه باتب دیگر
مُرَکّبْ شود مُشْتَبه میتواند شد بنابرین بیان
عَلامات کردن لازم است که دَران وقت اشتباهی
نماند علامت اوّل این تب انست که ابتدا بِقُشْعَریرَهْ
میکند وبعد ازان لَرَز بسیار شدید میدارد
بحیثیتی کراز شدّت لَرَز گاه باشد که دندانها بر
همیخورد ودرد اعضای شدیدی هم میباشد
چنانکه گمان میکند که استخوانهایش کوفته میشود
ودرد میکند مجملا شدّت لَرَز وازاری که درین
میباشد در هیچ قسم نوبه نمیباشد وازجمله علامات
این نوبه انست درنوبهای دیگر بان مرتبه نمیباشد
صغر نبض وضعف انست که در ابتداء امدن نوبه

بسیار بسیار نبض ضعیف وصغیر میباشد واین تب
گرمتر از تب بلغمی وملایمتر از تب صفراوی میباشد
وتشنگی وَالتهاب اگرچه میباشد امّا بان مرتبهٔ
که در تب صفراوی میباشد نمیباشد وکمست که
اوّل بار تب رِبْع بهمرسد بلکه اکثر انست که تبهای
دیگر که بطول میکشد مُنْجَر باین میشود وهرگاه
با عَلامات مذکوره اتّفاق افتد که فصل فصل پاییز
وصاحب کُوفت سوداوی مزاج بوده باشد مشخّص
میشود که مادّه تب سَوْدا است وهمچنین هرگاه
دران اوقات تب رِبع مردم را بسیار عارض میشده
باشد اینمعنی مشخّص تر میشود واگر قبل از بهم
رسیدن کُوفت غذاهای مُوَلّد سَوْدا بسیار میخورده است

مثل بادنجان وکوشت قدید وشراب کهنه وامثال
ان این معنی نیز مؤید سوداویت کوفت میشود و
این رعایت را در تشخیص جمیع امراض میباید فرمود
یعنی ملاحظه میباید فرمود که قبل از بهم رسیدن
کوفت ازچه مقوله غذا میخورده اکر غذائی که مولد
صفراست میخورده است کوفت صفراویست
واکر مولد سودا میخورده کوفت سوداویست
وهمچنین سایر اخلاط باعتبار اخلاط اربعه سبب
این کوفت چهاراست سوداء طبیعی کر متعفن یا محترق
شود وسوداء دموی که حادث از احتراق خون
باشد وهمچنین بلغمی وصفراوی وعلامت هر
خلطی از ابواب کذشته معلومست واز علامات

یکی انست که ربع صفراوی را نوبه کوتاه تراست
وبلغمی درازتر وعلی هذا القیاس وبعضی کفته اند
ادوار ربع خالص غالبا چهل ونه دوراست
وصاحب ربع مطلقا از بیماریهای سوداوی چون
صرع سوداوی ومالیخولیا وامثال ان ایمنست
اما قانون علاجش اینست که در روز نوبه هیچ
نخورند واکر توانند اب سرد میل نکنند
واکر ربع خریفی باشد یعنی در پاییز بهم رسیده
باشد عبث بمعالجه مشغول نشوند وتصدیع بیمار
ندهند اما دست از اصلاح غذا وبعضی تدابیر
نباید داشت مثل اینکه ملاحظه کنند از غذاهای
غلیظ مبخر مولد سودا واز اکثار حموضات خصوصا

بی چاشنی وشیرینیهای دوشابی وعسلی وخرما
وکشک وسیر وبادنجان وماهی شور وامثال ان
وتا تواند غم وهم بخود راه ندهند واندیشها وفکر
دور ودراز نکنند وهمیشه خودرا خوشحال
ومشغول باموری که دران تعب بسیار نباید
کشید دارند وغذاها مرطب معتدل الحراره
میل کنند وتدبیر ستّه ضروریه بعنوانی
نمایند که باعث ترطیب وحرارة معتدلی باشد
وهمیشه ریاضه معتدلی میکشیده باشند
واکثر روزها کلقند افتابی باسکنجبین ساده
سه مثقال — پنج مثقال
یا هلیله پرورده باسکنجبین ساده میل نمایند
وگاهی شیره تخم کاسنی سکنجبین ساده کلقند افتابی
سه مثقال — پنج مثقال — پنج مثقال

بنوشند وبعضی اوقات عنب الثعلب گل گاوزبان
سه مثقال — دو مثقال
بادرنجبویه کلقند افتابی بادیان تخم کاسنی
دو مثقال — پنج مثقال — دو مثقال — دو مثقال
تخم خیار اصل السوس عنّاب سپستان
سه مثقال — دو مثقال — بیست دانه — بیست دانه
جوشانیده صاف نموده بنوشند دو سه روز که
میل مینمایند وقدر نضجی در اخلاط بهم رسد یک
دو شب وقت خواب اطریفل صغیر ایارة فیقرا
سه مثقال — دو مثقال
حب نموده فرو برند غذا درین دو سه روز نخود اب
میل نمایند وبعضی اوقات دو روز متوالی
کلقند ملیّن با اب عنب الثعلب وگل گاوزبان
هفت مثقال تا ده مثقال — سه مثقال — دو مثقال
میل نمایند وسکنجبین بزوری معتدل الحراره
هفت مثقال تا ده مثقال
با کلقند افتابی نیز مناسب است هشت نه
هفت مثقال
روز اگر مداومت نمایند وباین قسم تدابیر

مشغول باشند وپرهیز را بر خود بسیار تنك
نکیرند وهمه چیز میل کنند حتی انکور وخربزه
وطعام روغن دار تا سردی هوا شکسته شود
ویانزده روز بود وز سلطانی مانده انکاه مشغول
معالجهٔ خود شوند بجد وجهد تمام اکر ربع دموی
باشد اولا فصد باسلیق نمایند وان قدر خون
بکیرند که ضرور باشد واکر علامات غلبه
خون ظاهر باشد بعد از چند روز رك اسیلم
دست چپ بزنند وبقدر ضروت خون بکیرند
وبعد از انکه از فصد فارغ شوند در روزهای
غیر نوبه کل کاوزبان عنب الثعلب عناب
سپستان تخم کاسنی کلقند افتابی

اصل السوس جوشانیده صاف نموده بنوشند
وبعضی اوقات همین کلقند افتابی باسکنجبین
ساده یا بزوری وشیرهٔ تخم کاسنی میل نمایند
ودر روزهای نوبه همیشه پیش از امدن
نوبه قی میکرده باشند با اب کرم وسکنجبین ساده
یا بزوری واکر با سکنجبین واب کرم اسان قی
نمیکرده باشند چقندر وخردل را بجوشانند
واندك نمك داخل نموده از اب ان بدهند
قی اسان تر می اید واکر ازین هم قوی تر خواهند
با چقندر وخردل ترب اضافه نموده بجوشانند
واب انرا بدهند هر کاه خواهند مسهل بدهند
سه روز این منضج را میل نمایند کل کاوزبان

بادرنجبویه عنب الثعلب عناب سپستان
دو مثقال سه مثقال بیست دانه هفت دانه
کلقند افتابی ترنجبین بادیان تخم کاسنی
هفت مثقال هفت مثقال دو مثقال دو مثقال
تخم کشوث شاهتره خشك پوست بیخ کاسنی
دو مثقال سه مثقال دو مثقال
اصل السوس پوست بیخ بادیان جوشانیده
دو مثقال دو مثقال
صاف نموده بنوشند بعد از ان شیرخشت فلوس
ده مثقال ده مثقال
ترید سفید مخلوك پوست هلیله کابلی پوست
یکمثقال و نیم سه مثقال
هلیله زرد هلیله سیاه افتیمون رومی
دو مثقال دو مثقال دو مثقال
ترنجبین تلخه کلقند افتابی سنای مکی
سه مثقال دو مثقال سه مثقال سه مثقال تا چهار مثقال
جوشانیده باروغن بادام بنوشند و اگر ربع
دو مثقال
صفراوی باشد اگر مزاج وسن وقوت تقاضای
فصد کند اول فصد کنند از رگ باسلیق
والاضرور نیست همان دستور سابق را عمل

ارند ماء الجبن درین هر دو قسم نافع است
بعوض منضج میل نمایند هشت نه روز بلکه ده
پانزده روز بدین دستور شیر بز سرخ بجوشانند
[illegible]
در اثنای جوش سکنجبین ساده داخل نموده
پانزده مثقال
صاف نمایند و اب زلال انرا بنوشند و هر شش
هفت روز فاصله مسهلی میل نمایند یکدو روز
و درین قسم قی کردن در ابتدا اثر نوبه بسیار
نافعست بدین مقیئ پوست هلیله زرد پوست
یکمثقال و نیم دو مثقال
هلیله کابلی بنفشه افتیمون رومی سنا مکی
دو مثقال سه مثقال دو مثقال دو مثقال
تخم ترب تخم شبت تخم خربزه سکنجبین ساده
دو مثقال دو مثقال سه مثقال پانزده مثقال
نیم گرم بنوشند و پر مرغ بروغن کنجد یا روغن
گل سرخ الوده کرده بحلق فرو برند و قی کنند

ودر اوا خر از ار قرص کل وقرص زرشك صغير
يكمثقال يكمثقال

يا قرص غافث يا سكنجبين بزوري وكلقند افتابي
يكمثقال هفت مثقال ده مثقال ج مثقال

نافع است وعلاج ربع بلغمي انست كه در ابتدا

تجويز هيچكونه استفراغ نكنند اما در منضج دادن

هيچ تقصير نكنند اولا چند روز كلقند افتابي
هفت مثقال

باديان پوست بيخ باديان عنب الثعلب
دو مثقال دو مثقال سه مثقال

كل كاوزبان جوشانيده صافنموده بنوشند
دو مثقال

يا انكه كلقند افتابي باديان نيم كوفته مصطكي
هفت مثقال يكمثقال ونيم دانكي

كوفته وبيخته ممزوج نموده بنوشند از عقب ان

عرق كاوزبان كرم كرم بنوشند بعد از ان سه

روز اين منضجات راميل نمايند بادر نجبويه
دو مثقال

كل كاوزبان زوفاى خشك برسيا وشان
دو مثقال دو مثقال دو مثقال

شاهتره خشك عنب الثعلب اسطوخودوس
دو مثقال سه مثقال سه مثقال

اسارون رومي بسفايج فستقي كلقند افتابي
دو مثقال دو مثقال ده مثقال

مويز بيدانه نانخواه تخم شبت تخم كاسني
سه مثقال دو مثقال دو مثقال دو مثقال

باديان انيسون رومي تخم كرفس زرشك بيدانه
دو مثقال دو مثقال دو مثقال ج مثقال

اصل السوس پوست بيخ كاسني ترنجبين
دو مثقال دو مثقال هفت مثقال

پوست بيخ كبر انكاه يكدو روز حقنه نمايند
دو مثقال

باين دواها مكر كلقند كه انرا داخل نبايد

كرد واين چند دواها اضافه نمايند قرطم مقشر
ده مثقال

تربد محكوك بروغن بادام چرب نموده فلوس خيار
دو مثقال ده مثقال

شنبر تخم خطمي سفيد كل بابونه شيرازي
دو مثقال دو مثقال

بوره ارمني غاريقون باروغن شير بخت
نيم مثقال نيم مثقال ده مثقال

اب برك چقندر بعد از ان همان منضجات را

بتدریج یعنی اوّل ضعیفتر وانگاه قوی تر را چند
روز متعاقب میل کنند وبعد از ظهور آثار
نضج مسهل قوی میل کنند این دواها مناسب است
اضافه منضج نمایند افتیمون رومی تلخه
دو مثقال دو مثقال دو مثقال
سنای مکی تربد سفید محکوک بروغن بادام
سه مثقال دو مثقال
چرب نموده پوست هلیله کابلی پوست هلیله
چهار مثقال سه مثقال سه مثقال
زرد هلیله سیاه فلوس خیارشنبر معجون
سه مثقال ده مثقال
مسهل بلغم نیز در اینجا مناسب است نسخهٔ
آن در خاتمه مذکور است ودر اواخر این قسم
ربع حب لؤلؤ ومعجون حلتیت وهمچنین برش کهنه
وحب جدوار وحب سلطانی ومثرودیطوس
وتریاق فاروق ودواء المسک کرم وشربت

گاوزبان معنبر بسیار نافع است هرکدام حاضر
باشد بقدر خوراک میل نمایند وعلاج ربع سوداوی
قریب بعلاج بلغمی مذکور است وبعد از آنکه
مادّه خوب نضج یافته باشد طبیخ افتیمون را باحبّی
که در خاتمه انشاء الله تعالی مذکور میشود بدهند
باین روش که حب را سحر بدهند ومطبوخ را صبح
بعد از سه ساعت بعد از آن چند روز استراحت
نمایند وباز منضج بدهند وبعد از آن مسهل همچنین
این طریق را مکرر بعمل میباید آورد تا کوفت بعنایت
الهی برطرف شود ودرین قسم ماء الجبن را با سکنجبین
بزوری که افتیمون داشته باشد تا ده پانزده
روز اکر میل کنند ودرین مسهلات مناسب

بدهند نفع کلی بے بخشد انشاء الله تعالی غذا در
ایامی که مسهل و منضج خورده میشود قیمه شوربا ست
یا نخود اب با ادویه حارّه و زعفران بگوشت مرغ
جوان و برّه و تیهو و کبک و امثال اینها و در ایام
استراحت هرچه بیمار خواهد بدهند از غذاهائی
که مناسب است مجملاً چون تب ربع بطول کشید
نیست توسعه در غذاهای مناسب میباید فرمود
امّا دواء بسیار میباید بکار برد تا کوفت زایل شود
مسهلات مکرر میباید داد بعد از منضجات بسیار بجهة
انکه مادّهٔ سوداء غلیظ میباشد تا منضج بسیار
خورده نشود مسهل دفع ان نمیتواند کرد بلکه اگر بے
منضج مسهل داده شود انچه لطیف است دفع میشود

وغلیظ ان میماند و اضطراب و تشویش و همزدگی
بیشتر میشود و اکثر انست که تب ربع بهمین علّت
دیر میکشد که طبیب در منضج دادن تقصیر
میکند یا بیمار در خوردن ان کاهلی مینماید تا عرض
مینگارد که دواهائی که درین کوفت داده میشود
همگی کرمند و همه کس را نمیتوان داد و در همه
فصل بسیار نمیتوان فرمود مثل اینکه اگر صاحب کوفت را
مزاج اصلی بسیار کرم باشد و فصل فصل تابستان
باشد درینصورت از دادن دواهای کرم بی انکه
دوائی اضافه نمایند که اصلاح حرارت اینها بکند
احتیاط میباید فرمود بلکه درچنین حالی تدبیرات
مناسبه میباید فرمود تا اصلاح حرارت این دواها

شود غرض که در صورت مذکوره داخل منضجات و مسهلات
دواهائی که در علاج تب صفراوی مذکور شد
میباید کرد و بمحض همین هم اکتفا نکرده در اوقات
استراحت شربتهای خنك که مناسب بوده باشد
میباید داد تا اگر ضرر و غائله از دواهای گرم
بهم رسیده باشد باین تلافی شود و اگر این کوفت
بطول کشد شاید خوردن چوب چینی هر روز پنج مثقال
بطریق قهوه بدستور مضبوط تا بیست و یکروز ضرور
شود و همچنین حرکت و تغییر آب و هوا و صوم نفع
بسیار بسیار میکند اما علاج تب دائمی سوداوی
که از ربع لازمه میگویند همین طریقست
بعینه و تفاوتی که هست اینست که مراعات

جانب اعتدال در غذا و دواء آن لازمست و انفع
چیزی در آن سکنجبین ساده و گلقند است دیگر
ماء الجبن با سکنجبین ساده یا سکنجبین افتیمونی ا بست
ده پانزده روز بلکه بیست روز میباید خورد
و در بین مسهلاتی که بسیار عمل نکند و معتدل
الحراره باشد میل کرد و این قسم تب ربع بسیار
نادر الوقوع است اینست مجملی از قوانین علاج
حمیات مفرده و اکثر اقسام تبهای دیگر از اینها
میشود **تذنیب در بیان حمیات مرکبه** گاه باشد که دو تب
یا زیاده باهم مرکب شوند و آنرا تب مرکب گویند
و انواع تراکیب آن از کثرت بحدیست که ضبط
آن متعذر است چه بعضی آنست که ترکیب آن

از نوع واحد است مثل انکه مرکّب شود از دو غب
و هر روز بکیرد یا از دو ربع که دو روز نوبه کند
و یکروز نکند و انرا ربع معکوس کویند یا از دو
نوع که از جنس واحد باشد مثل مرکّب از غب
محرقه و بعضی انست که مرکّب از دو جنس مختلف
باشد چون مرکّب از دق و عفونی و بعضی کفته اند
که از ضرب و قسمت اقسام تراکیب ثنائی و ثلاثی
سیصد و سی قسم محتمل الوقوع استخراج کرده اند
و خماسی و مافوق بقیاس واکذاشته اند و بسبب
احتمال وقوع این تراکیب است که در معرفت
حمیات اعتماد بر اذوار موثوق به نیست چه از
ترکیب دو غب دائره نایبه تولّد میکند که بطریق

دور بلغمی نایبه هر روز نوبه میکند و هرکاه
باشتباه علاج بلغمی کنند موجب هلاکت مریض است
و اکثر تبهای مرکّب که وقوع می یابد ترکّب ان
از صفراوی و بلغمیست چه چون محفوظ طبیعت است
از تعفّن تا ممکنست و سودا در بدن قلیل الوجود است
و بسبب سردی و خشکی از عفونت دور و لهذا
مرکّب از صفراوی و بلغمی مخصوص است باسم
خاص که ان شطر الغب است بخلاف سایر
تبهای مرکّب و ترکیب شطر الغب چهار کونه است
غب دایره با بلغمی دایره غب لازمه با بلغمی لازمه
غب لازمه با بلغمی دایره غب دایره با بلغمی
لازمه و علامات کلّ واحد از مرکّبات ممتزجست

از علامات اجزاء آن مرکب و ظاهرترین علامت
آنست که یکروز نوبه بطول کشد و حرارت
آرمیده بی آشفتگی و اضطراب و روز دیگر بر
عکس این بسیار باشد که در یکنوبه دو بار یا سه
بار لرز و قشعریره آید جهت آنکه یکنوبه تمام
نشده نوبه دیگر رسد و علامت زیادتی هر
خلطی از زیادتی علامات آن خلط باید جست
و درین تب عرق کمترست و اگر واقع شود علامت
غلبه صفراست و باشد که شطر الغب به تب
حاد منجر شود و باشد که مزمن گردد و گاه بود
که بدق منتقل شود و عروض این تب اکثر
صفراوی مزاجی را است که افراط در تدبیرات

مرطبه مبرده کنند یا بلغمی مزاجی را که در تدبیرات
مسخنه افراط کند و حال اطفال که بسن ترعرع
و جوانی انتقال نمایند چون حال قسم اول است در
عروض این تب و حال جوانان که بسن کهولت
منتقل شوند همچو حال قسم ثانی و این تب طویل
الذیل است باشد که نه ماه کشد و باشد که
بیکسال رسد علاجش کم کردن بلغم
و صفراست بقی و مسهل مناسب و ادرار بعد
از نضج ماده و بعد از تنقیه خوردن سکنجبین
ساده یا بزوری بحسب مقتضای حال و گلقند
آفتابی و قرص گل و قرص غافث درین تب
مفید ست و انتخاب سایر علاجات و تدبیرات

از مسهلات وغیره از ابواب سابقه باید کرد

باب چهارم

در حمی غشیه وعلاج ان واین مشتمل است بردو فصل

فصل اول

در حمی غشیه که ازصفرا باشد وعلامات این تب اینست که اکثر اوقات نوبه بطریق غب باشد باکثرت عطش وکرب واضطراب بسیار وانخراط وجه ولاغری وذبول بدن وسقوط نبض وقوت وبرد اطراف واین حالات درنوبه اول ودویم بهمرسد پس غشی کنند وبسا باشد که بمیرند دران غشی والبته این در ابدان شدید الحر والیبس حادث میشود وعلاج ان علاج حمی محرقه است از اشربه واغذیه ودر

استفراغ مبالغه بسیار نباید کرد بلکه بتدریج ماده این کوفت را دفع باید کرد تا سبب ضعف وغشی زیاده نشود ودرین تب حفظ وحمایت قلب بقدر وسع باید کرد واب برک کاسنی تازه باعرق نیلوفر وبعضی اوقات باقرص طباشیر ملین یاقرص طباشیر کافوری میل نمایند کمال مناسبت دارد ومفید است وهمچنین شیره تخم خرفه باعرق نیلوفر وشربت صندل وورق نقره وکل ارمنی شسته نفع بسیار دارد وهمیشه سینه وپهلو وسر ودماغ وکف دست وپا بصندل سرخ وسفید وکل ارمنی وطباشیر سفید باآب سیب واب کاسنی تازه واب

واب خیار وکاهو وکلاب وبید مشك سابیده
بمالند لحظه بلحظه وپیش دماغ نکاه دارند
وبرك کاسنی تازه بر روي معده ضماد نمایند
ودر پیش بیمار کذارند بنفشه ونیلوفر تازه
وکل بید وکاسهاي پر یخ وپیراهن وفرشي که بر
روي او میخوابد ولحافی که بر بالا میپیچاند ارد مصندل
سازند ولحظه بلحظه تازه کردانند اکر خاطر از
تصرّف هوا جمع باشد واکثر تدابیري که در تب
دق مذکور شد اینجا نیز بسیار ضرورست سواي
شیر الاغ ودوغ وامثال ان که درین کوفت
مناسب نیست وبباید دانست که غذاي
صاحبان این ازار زود بزود وکم کم داده شود و

دادن اب کباب مرغیچه وخروسیچه مصندل
با اب سیب واب انار وکلاب در حالت غشي
از واجباتست وهمچنین مفرح بارد معنبر
(بمثقال تا مثقال و نیم)
باعرق نیلوفر ضرورست بدهند ودرین حالت
کلاب بر روي بیمار بشدّت بزنند ودست وپارا
به بندند وبملایمت بمالند وبادکش کنند ساق
پاها ومیان شانه را وارسال ذلو بساق پا وهمچنین
حجامت بقدر حاجت وپاشویه نمایند با اب نیم کرم
وکل خطمي سفید وارد جو وبرك کل بید تا باعث
میل مادّه باطراف شود **فصل دویم** در حمّي غشیّه
بلغمي سبب این تب بلغم کثیر غلیظ متعفّن باشد
که مقهور ساخته قوّت را ودر ابتداء نوبه قدري

ازان خلط بسبب کثرت بدل ریزد وموجب غشی
شود ودرین تب فم معده بسیار ضعیف میباشد
وبواسطه شدت حس وقرب جوار فم معده
بقلب هر بلغم متعفنی که بفم معده بریزد دل متاثر
میشود وموجب غشی میگردد وعلامت ان انست
که علامت غلبهٔ بلغم ظاهر باشد ونوبهٔ ان اکثر
بطریق نوبهٔ بلغمیست با تهبج وجه ونفخ اطراف
وعلاج این تب صعب ومشکلست زیرا که دفع این
خلط جز باستفراغ عنیف میسر نمیشود واستفراغ
عنیف بسبب تحریک خلط وایصال ان بدل موجب
غشی است واگر بیمار را از غذا منع نکنند موجب
قوت تب وزیادتی ماده است بنابرانکه اگرچه

غذا محمود باشد بسبب فساد خلط وکثرت ان
مستحیل بنوع ان خلط میشود ومنع از غذا موجب
سقوط قوت مریض است چه درین اخلاط چیزی
که شایسته ان باشد که طبیعت ان را غذا سازد
نیست وعلی ای حال بعد از نضج ماده باین دواها
بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عنب الثعلب
سه مثقال دو مثقال دو مثقال سه مثقال
عناب سپستان تخم خیار تخم کاسنی بادیان
بیست دانه بیست دانه سه مثقال سه مثقال دو مثقال
انیسون ترنجبین شیرخشت پوست بیخ کاسنی
دو مثقال ده مثقال ده مثقال دو مثقال
پوست بیخ بادیان اصل السوس قرطم مقشر روغن
دو مثقال دو مثقال ده مثقال
بادام ونمک طعام حقنه نمایند یکدو روز بقدری
ده مثقال نیم مثقال
که درکار است وباعث غشی نشود در روزهای
استراحت وغیر ایام بحران واز جملهٔ تدابیر مالیدن

اعضاست در ابتداء نوبه و وقت خلو معده از غذا
و روش مالیدن باین طریق است که ابتدا از بیخ ران
نمایند تا سر زانو بعد از ان از سر زانو تا انکشتان پا
بعد از ان از سر شانه تا انکشتان دست بعد از ان
پشت و سینه و روی معده را نصف روز بلکه
بیشتر مشغول این امر میباید بود و چندین کس
میباید بمالند که نفع بسیار دارد اما زجر بسیار
بعلیل ننمایند و کلخهای خوشبوی مایل بحرارت
پیش دماغ علیل بدارند و بسینه و اطراف او بمالند
امثال این دواها صندل سفید عود هندی
سه مثقال دو مثقال
کشته کهنه کل سرخ سنبل الطیب قسط
سه مثقال سه مثقال دو مثقال سه مثقال
کل ارمنی جوز بوا عود صلیب طباشیر با اب ریحان
دو مثقال دو مثقال دو مثقال سه مثقال دو مثقال

واب سیب و کلاب و عرق بهار بسایند و در پیش
بیمار عود در اتش اندازند و در اثنای غشی اب
کباب مرغ بچه و اب سیب و کلاب که ادویه
حاره بیشتر داشته باشد بدهند و کلاب و عرق
بهار و فتنه بر روی بیمار بزنند و هر روز کلقند
پنج مثقال
افتابی با اب عنب الثعلب شیره تخم بادیان
سه مثقال دو مثقال
واب برک کاسنی و کلاب و عرق بید مشک
میل نمایند یا انکه قرص کل با اب عنب الثعلب
یک مثقال دو مثقال
وشیره تخم کاسنی وشیره تخم بادیان بنوشند
دو مثقال دو مثقال
و مفرحات مثل شربت کاوزبان عنبردار و دواء
یک مثقال
المشک سرد و کرم هر کدام حاضر باشد در
یک مثقال یک مثقال
ابتداء نوبه میل نمایند و کاه باشد که تریاق فاروق
سه نیم دامی

ومثرودیطوس نیز ضرور بشود دادن هرگاه
غشی با متداد کشد و باد کش و پاشویه با اب گرم
وغمك طعام پیش از نوبه واثنای ان بسیار نافع است
وسایر تدابیر همانست که در حمی بلغمی با نجار جوع
نمایند

باب پنجم در وبا

و علامات ظهور ان وتدابیر کلیه نافعه در ان وعلاج ان واین
مشتمل بر دو فصل است

فصل اول

در تعریف وبا و علامات ظهور ان بدانکه وبا عبارت از
متعفن شدن هواست وهرگاه هوا متعفن شود
اخلاط بدن را هم متعفن میسازد و اول تعفن
عارض خلطی میشود که محصور است در دل و در
حوالی ان بسبب تنفس پس سرایت میکند بجمیع

اخلاط وسایر اجزای بدن و وبا عموم پیدا میکند
نسبت بخلق کثیری که خلط ایشان مستعد
قبول تعفن باشد واین استعداد در جماعتیست
که بدن ایشان ضعیف واز اخلاط ممتلی باشد
ومسامهای بدن کشاده وعلامت این تب
ارمیدکی بحسب ظاهر وکرب وقلق باطنیست
ونفس متواتر ومتعفن وخروج چیزهای سمج بدبوی
سوداوی با بول وبراز وعموم ان نسبت بجمع
کثیر وظهور علامات وبا وان قلت بارندکیست
وکثرت شهب ورجوم وکدورت هوا واز علامات
قرب زمان وبا انست که حیوانات زکی الحس
مثل لکلك وفرستوك ومانند ان از ان محل

بي محل كريزند واكرچه بيضه نهاده باشند
وبچه كرده باشند وكاه بهم ميرسد وباد در اواخر
تابستان وپايين هركاه باران باريده باشد يا شبها
و روزها ابر باشد وباد جنوبي بوزد يا انكه هوا
تيره وغير متحرك باشد وطرف جنوب كشوده باشد
پس در چنين وقتي ميبايد ملاحظه از لحوم وشراب
وشيرينيها وميوهاي شيرين مثل خربزه وانجير
وامثال ان وهمچنين احتراز نمايند از حمّام
واغتسال باب كرم وبايد بسيار ميل كنند سركه
صادق الحموضه در اشربه واغذيه وهمچنين
ربوب فواكه حامضه قابضه مثل ربّ غوره
وريباس وانار وسيب وسماق وترنج وسكنجبين ساده

بسيار تند واكر نتوانند ترك حيواني كرد پس اقتصار
نمايند باش خروسچه ومرغچه كه ترش كرده باشند
انرا با غوره وسماق وسيب ترش وابليمو واكر
زيادتي خون يابند زود فصد كنند وميبايد
مجالس خود را قرار دهند در مواضع بارده كه
روزنهاي ان بطرف شمال كشوده باشد وباين
تدابير ممكن است كه متضرّر نشوند از فساد هوا
واز ابله وحصبه وطاعون وجراحات رديّه
وحمّيات مطبقه وجوانان دمويّ المزاج واطفال را
احتراز ازين هوا ضرور تر است از غير وهركاه
اخر تابستان بسيار كرم كذرد وپاييز بسيار
خشك وباكرد وغبار باشد وباران كم ايد و دير

سرد شود پس احتراز ازین قسم هوا نیز ضرور است
پس در تابستان بعد از اینچنین سالی ضرور است
تبرید مجالس و ترطیب ببرف و یخ و کاهو و خیار
و کاسنی و دستنبو و ازهار و ریاحین خوشبو
مثل کل نیلوفر و بنفشه و نرکس و امثال ان و ضرور است
درین قسم هواها ترفه و اسایش و قیلوله در اماکن
بارده مذکوره و احتراز از تعب و جماع و اغذیه
مسخنه و کرسنکی و تشنکی و بسیار میل کنند
خیار و هندوانه که بایخ خنک کرده باشند و کدو
و اسفناخ در بورانی و امثال ان و اب سرد و همچنین
اش جو با کدو و اسفناخ و اکر خواهند ترش
کنند بسیار مفید است خصوصا جماعتی را که کرم

خشک باشد مزاج ایشان را این قسم تدابیر ضرور است
چه اینجماعت بسیار متضرر میشوند ازین قسم هواها
و باین تدابیر ممکنست خلاص شوند از عروض حمیات
محرقه خبیثه و هرکاه بسیار شود جوشش و بثور و
یرقان و عقب و زیدن ریاح خلق بسیاری بیمار شوند
و همچنین بهایم و حیوانات و در شبها شهب بسیار
باشد و مردم تا بیمار شوند زود بمیرند و ضیق النفس
و بد بویی دهان و اضطراب و التهاب بسیار
و عطش و برد اطراف و قی و اسهال و نفث اخلاط
بد بو بسیار شایع باشد درینوقت اجتناب از میوها
و سبزیها که در انوقت بهم میرسند ضرور است
و همچنین شرب ابهای جاری که شرش کشوده باشد

و واجبست که از خانه بیرون نروند و از هوای سرد
احتراز نمایند و سرکه و ابلیمو بدر و دیوار خانها
بسیار بپاشند و اگر از هوا تعفنی بمشام رسد
تبخیر صندل و کافور و پاشیدن گلاب و بستن
پرده که بصندل و گلاب تر کرده باشند بدر
خانهٔ که ساکنند نفع بسیار میکنند و اکثر
اوقات اش عدس که با سماق ترش کرده باشند
میل نمایند و افشرهٔ سرکه و ابلیمو بسیار مفید است
و احتراز از شراب نمودن از واجبات است و گاهی قرص
طباشیر کافوری با شیرهٔ تخم خرفه و بعضی اوقات
گل ارمنی شسته با شیرهٔ تخم خرفه و شربت صندل
ترش یا شیرین و همچنین شربت مبرد با عرق کاسنی

یا بید و امثال اینها بسیار مفید است از جالینوس
منقول است که گل ارمنی شسته با سرکه نافعست
و همچنین تریاق فاروق با اشربه مناسبه درین
قسم هوا ها مجربست اما ضرورست که تدارک
تسخین ان نمایند اگر اثر تسخین زیادی ظاهر شود
و از قدما نقل است که هرگاه فرا گیرند از صبر سقوطری
دو جزو و از زعفران و مر مکی هرکدام جزوی
و سفوف ساخته بقدر دوازده قیراط میل نمایند
هر روز با عرق مخلصه منع ضرر وبا میکند و درین
قسم هوا ها تبخیر نمایند به قسط و کندر و عود و
صندل و مر مکی که منع تاثیر تعفن هوا میکند
فصل دویم در علاج تب وبائی پس اگر درین قسم هوا ها

تب کنند علاج این تب بتقدیر غلبه خون فصد است
وبتقدیر غلبهٔ سایر اخلاط استفراغ ان خلط
امّا اگرچنانچه تبی که بهم رسیده است حصبه باشد
پیش ازظهور حصبه فصد یا حجامت باید کرد
امّا بعد ازظهور حصبه فصد ومسهل بسیار
خطیر است امّا بعضی اوقات که ماده مرض بسیار
باشد که فصد کردن ومسهل دادن باعث میل
مادّه بروز کرده بباطن نشود میتوان جرات
فصد ومسهل کرد لیکن هرچند زودتر بهتر است
واگر توانند تسکین مادّه کوفت نمایند وطبیعت
رابرهم نزنند بسیار بهتراست ودر اوایل
شیرهٔ تخم خرفه لعاب بهدانه بزرقطونا خاکشی

شربت عنّاب یا شربت نیلوفر یا شربت صندل
یا طباشیر سفید صندل سابیده گل ارمنی
میل نمایند وبعد ازچند روزی تخم کاسنی
تخم خیار قرص طباشیر ملیّن اضافه نمایند
ودر اواخر قرص طباشیر کافوری یا شربت مبرّد
یا شربت صندل ترش میل نمایند واگر مسهل
ضرور شود بنفشه گل نیلوفر عنّاب
سپستان مغز تخم کدو تخم خیار تخم کاسنی
تخم کشنیز خشک تخم کاهو شیرخشت آلوی بخارا
اصل السّوس پوست بیخ کاسنی تمرهندی
جوشانیده بنوشند نافع باد انشاءَالله تعالی
واگر طبیعت بسیار قبض باشد وضرور باشد

تلیین ان ماده اب کاسنی تازه باعرق بید مشک
وعرق نیلوفر باقرص طباشیر ملین یا اب کدوی
مطبوخ بطریق معمول میل نمایند چند روز متوالی
واکر خواهند شیرخشت وسایر دواهای
ملین را درمیان انها با اب پنج کاسنی خیسانیده
صاف نموده بنوشند بالجمله سایر تدابیری که در
محرقه مذکور است در باب اغذیه واشربه
در اینجا نیز بعمل ارند وتقویت قلب ودماغ بمفرحات
بارده وگلخنهای سرد بالفعل وبالقوه ضرور است
وباید درین قسم تنها طبیعت بسیار نرم نباشد
بلکه اکثر ضرور است که منع تلیین طبیعت کرد
به شیره تخم خرفه بوداده وبزرقطونای شسته

واکر خلط غالب صفراء خالص باشد ربوب فواکه
حامضه در اشربه واغذیه استعمال باید کرد وسینه
وپهلوها را طلا بصندلین کل ارمنی شسته طباشیر
سفید اب برک کشنیز تازه اب خیار تازه وامثال
ان ضرور است ودرین تب شرب اب یخ بسیار
بیکدفعه بحیثیتی که پر شود شکم واحساس تبرید
ان نماید اکر مانعی از شرب ان نباشد نفع بسیار
میرساند وتبرید وتطفیه بلیغ مینماید اما اب
کم انقدر نفعی نمی بخشد بلکه بسا باشد تهیج حرارت
نماید وهرکاه ملاحظه نمایند که حرارت میل
باندرون کرده واطراف وروی دل وشکم سرد
شده ودل اضطراب بهم رسانده وبحیثیتی حرکت

میکند که ارتفاع صدر محسوس و نما یانست در این صورت
بپوشانند بیمار را به لحافی و پاشویه نمایند تا جذب
حرارت بخارج شود و مفرحات بارده باخاکشی
و عرق بید مشک و عرق نیلوفر بدهند تا تقویت
قلب نماید و اگر شهوت ساقط شود و هیچ
چیز نخواهد و میل نکند اجبار ان نمایند تا قدری
که ضرور است از غذا میل نماید و سیب یا به را میانش
خالی کنند و در میان آن صندل سفید و گلاب و
بید مشک پر کنند و بر روی اتش گذارند
تا از تبخیر ان خانه معطر شود و سیب و به و
میوها و گلهای خوشبو و خیار تازه و برگ بید
و گل ان و بید مشک و امثال ان در پیش بیمار

بسیار بگذارند تا اثر رایحهٔ انها دل و دماغ را
قوت دهد و هوای خانه را معطر سازد **باب
ششم** در اسباب و علامات و معالجات ابله
و حصبه و این باب مشتمل است بر سه فصل
فصل اول در تعریف حصبه و ابله و ذکر اسباب
و علامات انها بر لوح عرض مینگارد که حصبه
بثرهای کوچک متفرقست بمقدار دانهٔ ارزن
و در اول ابتدا مانند گک گزیده است و سرخ
و خفی الحجم بعد از ان متحبب میشود لیکن نضج
نمی یابد و متقیح نمیشود بخلاف ابله بلکه از یبس
و حدت مادّه لطیف ان تحلیل رفته باقی خشک شده
میشود و جلد بدن مانند نخاله از ان متقشّر

وابله بثرهائیست مانند عدس وبزرکتر سرخ
رنك متفرق در جمیع بدن یا بعضی از اعضا که
متقیح شود در عرض سه روز بسبب حراره ورطوبت
ان وسبب هر دو صفراویت وحدت وسخونت
خونست وجوشیدن ان بنوعی که عصارات
میجوشد وبعضی اجزاء ان از بعضی جدا میشود
چنانچه رغوه وهوائیة بر بالا می اید وثفل وارضیه
در اثقل رسوب میکند وصافی متشابهة الجوهر
در میان باقی میماند وسبب این غلیان بالضرورة
حرارتی خواهد بود واین غلیان یا طبیعی است
یا غیر طبیعی طبیعی انست که از حرارت غریزی
وقوای طبیعی ان باشد چنانکه عارض اطفال میشود

چه جنین را در شکم مادر غذا از خون حیض است
وبعد از خروج تا مدتی غذای ایشان از شیر است
که ان نیز از جنس همان خونست وچون خون حیض
فضله بدن مادر است انچه از ان فضله بهتر است
صرف غذای جنین میشود وباقی بطریق فضله
در بدن جنین میماند وچون قوت طفل قوی
شود طبیعت بطریق تحریك وغلیان تصفیه خون
بدن ادمی کند واجزای مائی را از ان خون جدا
ساخته بجلد دفع مینماید تا خون او متین تر شود
ودر صورتی که رطوبت بسیار زیاد باشد و
حرارت غریزیه را قوت تبخیر وتصرف کما ینبغی در انها
نبود در وقت غلیان حرارت غریبی هم بر ان

مستولی شده احداث عفونتی دران میکند
پس از اینجهت که این غلیان سبب صلاح بدن
طفل وموجب پاک شدن ان از فضلهای بدنست
معلوم میشود که از تصرف حرارت غریبه است
پس هردو حرارت دران تصرف دارد لیکن حرارت
غریزی اقویست واز اینجهت است که عفونت
بسیار نیست و اثار صلاح بدن ظاهر واین بمنزله
افتادن دندان متولد در طفولیت است و برامدن
دیگری بجای ان از ان قوی تر تا تواند مضغ وکسر
اشیا نمود ولهذا هیچ طفل از عروض ابله وامثال
ان سالم نمیماند وغلیان غیر طبیعی انست که امر
خارج بدن اخلاط را در بدن مستعد ان بر انگیزاند

مثل بدن جماعتی که مزاج ایشان حار رطب باشد
وممتلی از خون واین امر خارج یا داخل بدن میشود
مثل استعمال ادویه واغذیه حاره بسیار یا وارد
خارج بدن گردد مثل ورود بهار وتابستان و
ریاح جنوبی وهوای مجاور صاحب حصبه وابله
وهوای وبائی ومانندان ومادهٔ ابله وحصبه
یکیست الا انکه مادهٔ ابله برطوبت میل بیشتر
دارد وبزرگتر ست ونضج می یابد ومتقیح میشود
ومادهٔ حصبه بیبوست وصفراویت مایلتر است
ورطوبتش کمتر وچون مادهٔ حصبه سمیت
وحدت بیشتر دارد خطرش زیاده است
وابله چون ممکنست که عارض الات تنفس شود

وموجب هلاك مريض كردد يا ازكثرت جراحت
بكشد يا ازچشم بدر امده انرا ضايع كند خوف
زياده است وگاهست كه با ابله حصبه هم ميباشد
ومزيد علت ميكردد وازبقيه ماده ابله است
انچه درعرف انرا سرخچه وابله اب ميكويند وامثال
ان علامت ابله وحصبه تب مطبقه است ودرد
پشت بسبب امتلاء وريد بزرك وشريان عظيم
كه بر پشت تكيه دارند وازجمله علامات خاييدن بيني
وترسيدن درخواب وديدن خوابهاي هولناك
واحساس نخس وثقل دربدن وسرخي روي
وساير علامات غلبه خون وبيتابي وضيق النفس
في الجمله وكثرت خميازه وحدوث اعيا وسستي

پيش ازتب بي انكه رنجي رسيده باشد وتب حصبه
راحرارت زياده است وخروج حصبه دفعةً
وابله درسه روز وكرب درحصبه بيشتراست
وبدترين حصبه وابله انست كه رنكش سياه باشد
وبعد ازان بنفش وتيره وبهترين وسالمترين
انكه رنكش سرخ مايل بسفيدي باشد بعد
ازان سرخ رنك ودانهاء كم ممتاز داشته باشد
وهرچند بثرها ودانها كمتر وحرارت ملايمتر
بهتراست ونشان سلامت در ابله وحصبه
سلامت نفس واوازاست وتغير نكردن انها
وعقل وهوش بحال خود بودن **فصل دويم**
درمعالجه ابله بزلوح عرض مينكارد كه صاحب

ابله را درچین ابله بسیار تصرف نباید کرد ودوا
کردن کم احتیاج میشود خصوصا اطفال خورد را
که نه تاب فصد وحجامت دارند ونه اسهال وتلیین
ونه تاب دوای کرم که دراصل مناسب نیست
مکر از جهت بروزونه بسیار سرد همچنانکه ظاهر است
با انکه درچین بروز ابله این تدابیر یعنی اخراج
خون وتلیین باعث میل ماده است باندرون
واین سبب هلاکت علیلست مکر جوانان را هرکاه
خون بسیار غالب باشد بحیثیتی که از اخراج
ان میل ماده بباطن نشود وتلیین بهیچ عنوان
مناسب نیست مکر بشیاف ملینه هرکاه
طبیعت بسیار قبض باشد اما جوانان میباید که

پیش از بروز ابله شربت عناب خاکشی
اصل السوس شیرهٔ تخم کاسنی چند روز میل
نمایند واکر ابله بسیار دیر ظاهر شود شیرهٔ تخم
بادیان انجیر زرد اضافه نمایند ودر اطفال
این دواها را بان کسی که شیر میدهد ان
اطفال را میباید داد واز جملهٔ تدابیری که
درینوقت در باب اطفال وجوانان بعمل باید
اورد اینست که اب سماق وکلاب مکرر در
چشم ایشان چکانند تا محفوظ مانند از خروج ابله
وحنا را با اب برك کشنیز تازه خمیر نموده بر کف
دست وپا ببندند وخود را کرم بپوشانند واز
خوردن اب سرد ملاحظه فرمایند کشنیز خشك

عدس مقشر تخم کاهو جوشانیده اب کشنیز تازه
داخل نموده غرغره نمایند تا محفوظ مانند از اینکه
ابله در حلق ومجاری نفس بیرون اید وجوانان
در اثنای ابله شیرهٔ تخم خرفه اب عناب باشربت
عناب بالعاب بزر قطونا وشیرهٔ تخم کشنیز
خاکشی بدهند وهمچنین بدایه اطفال ابله
بیرون کرده قدری میتوان داد اکر مزاج طفل
بارد رطب نباشد واکر مزاج طفل سرد باشد
بدایه خاکشی باشیرهٔ تخم خرفه وچند دانه هیل
وبادیان واب عناب لعاب بهدانه بدهند
وبه طفل مغز بادام تازه ومغز تخم هندوانه بوداده
کاهی بدهند ومشهور است که در اواخر بروز

نبات سفید هم میتوان داد ونان کاج بی روغن قصور
ندارد وانار شیرین اکر سرفه نباشد خوبست
وهمچنین کاهو ومغز خیار تازه اکر مزاج بسیار
سرد وخوف تلیین نباشد وغذای دایه وطفل
وهمچنین وجوانان تا قریب به بیست روز بی حیوانی
می باید باشد بعد از سیزدهم وچهاردهم روغن کاو
قدرکی داخل طعام ایشان میتوان کرد وصاحب ابله
را از بوهای خوش وعطرها وبوهای تند حتی بوی
روغن داغ اجتناب ضرور است وکفته اند که
روغن بهیچوجه ببدن صاحب ابله نباید مالید
که ضرر عظیم دارد واکر ابله دار سرفه کند
لعاب بهدانه بوداده با تخم بارتنك چند روز

بدهند واگر تلیین در طبیعت بهم رسد لعاب
تخم بارتنك بوداده وشیره بهدانه بوداده میل
نمایند یا شیرهٔ تخم خرفه بوداده با طباشیر یا باسفوف
الطین بنوشند واگر باطفال میدهند وزن این
ادویه کمتر نمایند واگر هذیان وبیهوشی و
سرسام داشته باشند لخلخه از صندل سرخ و
کل ارمنی واب کشنیز تازه مهیا نموده پیش دماغ
مریض بسیار بدارند وقرص طباشیر ملین کرنجبین
داخل نموده باشند با شیرهٔ تخم خرفه چند روز بدهند
ودر زمان شیوع مرض ابله مستعدین را فصد وحجامت
واجتناب از لحوم ودسوم وشیرینیها وبعد جوار
ازجماعتی که ابله دارند ضرور وبسیار نافعست

واکثر روزها شیرهٔ تخم خرفه با بزرقطونای شسته
وشربت لیمو وریباس وامثال انها میل نمایند
واشهای ترش مثل اش غوره وسماق وانار بسیار
مفید است مشهوراست که در زمان شیوع ابله
هرگاه چند موضع از بدن کسی که ابله بیرون
نیاورده باشد بسرسوزن زخم نمایند وقطرهٔ از
چرك ابله دار با نجابما لند باعث این میشود که ابله
بسیاری بیرون نیارند بلکه درهمان چند موضع
ابله بیرون می اید واگر این تدبیر بعد ان
تدابیر سابقه بعمل اید باحتیاط اقرب است

فصل سیم در علاج حصبه بر لوح عرض میکارد

که اوایل تب حصبی وپیش از بروز یا اوایل

بروز اگر مادّه غالبی باشد فصد و حجامت ساقین
اکثر ضرور میباشد و بعد از ظهور تام
فصد و علی الخصوص تلیین مضرّ است و نمیتوان
کرد مگر نادر در صورتی که دانند که مادّه حصبه
از کثرت بحیثیتی است که از اخراج ان میل مادّه
بروز کرده و انچه حوالی جلد است بباطن نشود
که ان باعث هلاکت علیلست امّا حجامت ساقین
خصوصًا اگر مادّه شده باشد نافع میباشد
و از جمله دواهائی که صاحب تب حصبه باید
هر روز میل نماید شیرهٔ تخم خرفه با خاکشی یا با بر قطونای
شسته دیگر اب برگ کاسنی تازه به تنهائی
و در اواخر با قرص طباشیر ملیّن بنوشند گر ترنجبین

نداشته باشد چه اطبّا تصریح نموده اند که مضرّت
ترنجبین بمحصوب مثل مضرّت عسل است شبهای
بحران پاشویه با اب نیم گرم و ارد جو و گل خطمی
و برگ بید بکنند و همچنین بادکش خصوصًا
اگر مادّه دماغی باشد و از ترشیها ملاحظه
نمایند و عرق بید و کاسنی و نیلوفر بعوض اب
میل نمایند و مزوره برنج اب واش عدس بی
حیوانی تا چهار دهم و چهار دهم خر و سبچه میتوان
داد و سایر تدابیر همان تدابیر حادّه است
باب هفتم در معرفت نکس و احوال و علامات
و علاج ان و این مشتمل بر دو فصل است فصل
اوّل در معرفت نکس و احوال ان بر لوح عرض میگارد

که نکس حدوث مرضیست عقیب زوال مرضی
واین مرض ثانی البتّه بدتر از مرض اوّل خواهد
بود زیرا که مرض اوّل بهم رسیده در حالت
صحّت وبقای قوّت وباعتبار ان مریض احتمال
مرض وطاقت ان دارد بخلاف نکس که بعد از انقضای
مرض بهم رسیده که قوّت را ضعیف کرده وعود
قوّت درین حالت ممکن نیست پس ازین حیثیّت
نکس بدتر از مرض اوّلست ونکسی که عارض شود
بسرعت بدتر است از نکسی که بعد از مدّتی
بهم رسد چه درینصورت عود قوّت قدری
شده است بخلاف اوّل چه در انصورت
قوّت بضعف اوّل باقیست وهر نکسی که

سببش تخلیط مریض یا خطاء طبیب باشد اسانتر است
دفع ان از انچه سببش غیر ان باشد از تحریک
مادّه وسبب براسه وخوف نکس است در
مرضی که منقضی شود ببحران ناقص غیر ظاهری
واکثر امراضی که در پاییز بهم میرسد نکس بسیار
میکند وهمچنین حمیات ورمی ودر هر فصلی یا در هر
بلدی که بیماریهای ان فصل یا ان بلد بسیار
پس افتد ونکس نماید یا زمان نقاهت ان بطول
کشد معلوم میشود که هوای ان فصل یا ان بلد
تقاضای ان نوع ازار میکند یا انکه فسادی
دارد فصل دوم در علامات نکس وعلاج ان علاماتی
که دلالت بر نکس میکند ضعف قوّتست وعدم

شهوة طعام وغثیان وسوء هضم وبیخوابی وعطش
مفرط وسرعت وتواتر نبض وکرمی کف دست وپای
وتلخی دهان وبالجمله پیش نیامدن احوال بدن
ونوبهٔ مرض نکسی در اوقات نوب مرض منقضی ظاهر
واشد میباشد وعلاج این مرض همان علاج مرض
اولست اکر از یکنوع باشد والا علاج اصل ان
مرض لیکن درینجا اهتمام بیشتر باید کرد ازانجهة
که مذکور شد **باب هشتم** در احوالی که عارض
میشود ناقه را وعلاج ان واین مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در احوالی که عارض ناقه میشود از
جمله احوالی که ناقهین را میباشد اینست که منتفع
نمیشوند از انچه تناول میکنند وعود قوت کما

ینبغی ایشانرا نباشد واکر استفراغی ضرور شود و
بعمل اید متالم میشوند از ان وهمچنین اکر معالجه
بضد شود متضرر شوند مثل اینکه اکر تبرید بسیار
بشود اثار سردی که در عرف انرا طبیعت میکویند
در ایشان ظاهر واز جمله احوالی که عارض ایشان
میشود حکه است وسفیدی ان جهت عدم وصول غذا
بان کما ینبغی دیکر بی اشتهائی ونداشتن بنیهٔ صحی
واینها از انجهت است که برخود کذاشته تدابیری
که طاقت ندارد ودیکر از علامات انست که در
خواب عرق بسیار کند واین حالت اکر با قوت طبیعت است
دلالت میکند بر کثرت اکل ووجود خلطی واجب
الدفع وعلاج ان کرسنکی وریاضت میکند یا استفراغ

ان خلط اکر ان تدابیر نفع نکند و اکثر اینست که
اکر اشتهای غالبی یا امتلاء اخلاط در بدن باشد
بالاخره بسقوط شهوة یا کمی ان مبدل میشود پس
درینصورت هم استفراغ ضروراست و اکر
(اخلاط)
امتداد داشته باشد شهوة طعام ناقهین لیکن
قوت و بنیه ایشانرا بر حالت طبیعی نباید پس این
حالت دلالت میکند براینکه الت شهوة و فم معده
قویست و الت هضم و قعر معده ضعیف **فصل دوم**
در تدبیر ناقهین چون نقاهت حالتیست میان صحت
و مرض تدبیر ان مشترک میباشد میان تدبیر
اصحا و تدبیر مرضی پس باید که تفقد حال ناقه کنند
و احوال و اعراضی که او را حادث شود ملاحظه

نمایند و مشخص کنند پس اکر نبض را و سرعت و در قاروره
غلظ و صبغ و ثقل سر و خبث نفس و قلت نشاط بود (وصداع)
دلالت بران کند که لحظه از اخلاط باقی مانده است
باید که بحسن تدبیر و معالجاتی که ناقه دران کاره
نباشد مشغول شوند مثل انکه بملینات غیر قویه و نقوعات
تلیین کنند و قرص طباشیر ملین و سکنجبین ساده
مفید بود و اکر بفصد احتیاج شود باحتیاط تمام
فصد کنند و اکر دفع مرض ببحران خفی شده باشد
زود پرهیز نشکنند و الا بنکس منجر میشود و کیا باشد
که باستفراغ حاجت افتد پس قبل از استفراغ انعاش
قوت و قدر مدارائی باطبیعت باید کرد انکاه
استفراغ خلط کرد بطریق مذکور و بسیار بحمام

رفتن وزود سر تراشیدن ونوره کردن ود رحمام
بسیار عرق کردن مضر است واز امتلاء وجوع وتناول
مسخنات احتراز نمایند وچون قوت بکیرند استحمام
مناسب است لیکن در خلا وامتلاء معده بحمام
نروند وقبل از حمام رفتن مغیری تناول نمایند
ود ربیرون امدن از حمام محافظت واجب دانند
تا هوا تصرف نکند ودر مسلخ اندک قرار کیرند
تا اثر بخار حمام زائل شود وبتدریج وتانی بمسکن
رجوع نمایند واز اعراض بدنی ونفسانی مانند غم
وغضب مفرط احتراز کنند واکر هضم کما ینبغی نباشد
وطبیعت نرم بود معلوم میشود که چیزی بسیار میخورند
تقلیل غذا نمایند وتقویت معده بسکنجبین سفرجلی

واش آناردان وامثال ان کنند وبسیار خوردن
مبردات واب سرد شدیدا لبرودة ضرر میکند
در اوائل نقاهت غذاهای لطیف میل نمایند
وبتدریج بغذاهای معتاد در وند واز خربزه
شیرین وانکور وروغن دیر پرهیز بشکنند واکر
بیماریهای ایشان تنها ی بلغمی بوده باشد
یا حرارت غالبی نباشد در ایام نقاهت هلیله
واملهٔ پرورده باکلاب بشویند یکدو عدد
میل نمایند اکثر روزها واکر از حرارت
ترسند از عقب ان سکنجبین ساده میل نمایند
ا ح مثقال
یا کلقند افتابی یا سکنجبین ساده ومصطکی بادیان
ح مثقال ا ح مثقال دانکی ا یکمثقال ونیم
بنوشند خصوصا اکر حرارت غالبی نباشد وضعف

معده ونفخي در شراسيف ومعده باشد و تهبّج وجه
واطراف نيز باشد درين حالت شربت فواكه بسيار مفيد است
ودر ايام نقاهت اطريفل صغير وكشنيزي
شبها وقت خواب ميل كنند اكر چنانچه اثر امتلاء
اخلاط در خود يابند وثقلي در سر باشد وحرارتي
نباشد والله اعلم **خاتمه** در ذكر نسخهائي كه در اثناي
معالجات اسامي انها عرض كرده بود لازم دانست
كه اصل ان نسخها عرض شود اكر وقتي احتياج شود
از روي اين نسخها ساخته شود **نسخهٔ** مفرح ياقوتي
بارد كه از براي تقويت دل ودماغ نافع واز براي
تب دق مفيد است وبتجربه رسيده كل كاوزبان
كيلاني تخم خرفه مغز تخم كدو مغز تخم هندوانه

مغز تخم خيار كشنيز خشك زرشك بيدانه مرواريد
سفيد كهربا يشب سبز مرجان تخم كاهو
عنبر اشهب ورق نقره تخم كاسني صندل سفيد
صندل سرخ كوفته وبيخته با شربت سيب بسرشند
نسخهٔ دواء المسك باردي مشك كل نيلوفر ابريشم
مقرض كل كاوزبان مرواريد سفته ورق نقره
كل سرخ كشنيز خشك كهربا صندل سفيد
يشب سبز مرجان زرشك بيدانه طباشير
سفيد عنبر اشهب كوفته وبيخته با شربت سيب
بسرشند **نسخهٔ** شربت كاوزبان ساده مفرح و
مقوي دماغ است كل كاوزبان كيلاني بادرنجبويه
كل نيلوفر صندل سفيد تراشيده در كلاب

وعرق بید مشک وعرق نیلوفر یکشبانه روز خیسانیده
وجوشانیده صاف نموده با نبات سفید وقند سفید
صد مثقال صد مثقال
داخل نموده بسرشند **نسخهٔ** شربت گاوزبان معنبر
معمول مقوی قلب ودماغ صاحبان مزاج سوداوی
وتوحش را نافع است گل گاوزبان عنبر اشهب
شصت مثقال چهار مثقال
بادرنجبویه گل نیلوفر مشک خطائی ورق نقره
ده مثقال پنج مثقال چهار مثقال شش مثقال
عرق بید مشک گلاب گل گاوزبان را در عرقها
دو مینا دو مینا
یکشبانه روز بخیسانند اکثر اوقات برگ بادرنجبویه
ع مثقال
صندل سفید تراشیده داخل میکنم با قند سفید
دو مثقال سه چهار یک شاه
نبات سفید بدستور معمول شربت سازند
نیم سیر
نسخهٔ برش عثا معمول که منافع آن چنانچه اطبا
ذکر نموده اند قریب بچهل منفعت است بزر البنج سفید
پنج مثقال

فلفل سفید زعفران افیون فرفیون سنبل الطیب
پنج مثقال ع مثقال ده مثقال یکمثقال یکمثقال
عاقرقرحا کوفته وبیخته با عسل سفید بسرشند
یکمثقال برابر اجزا
نسخهٔ سعیدی ردع بخار مرتفع بسر میکند وتقویت
دماغ ومنع خون بواسیر واسهال دماغی مینماید
ودر اوائل واواخر نزله وزکام واواخر حمیات غیر حاده
نافع است پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد
سه مثقال سه مثقال
هلیله سیاه طباشیر اسطوخودوس ریوندچینی
سه مثقال سه مثقال سه مثقال سه مثقال
مصطکی عود هندی پوست بیخ لفاح زعفران
دو مثقال سه مثقال سه مثقال سه مثقال
میعه سائله پوست بلیله کشنیز خشک کهربا
سه مثقال دو مثقال دو مثقال دو مثقال
صندل سفید پوست ترنج یشب سبز طلق محلول
دو مثقال دو مثقال دو مثقال یکمثقال ونیم
عاقرقرحا بزر البنج افیون اجزا را کوفته وبیخته
یکمثقال ع مثقال ده مثقال
بروغن بنفشه بادام چرب کرده با شیرهٔ هلیله مربا

سه برابر اجزا با عسل سفید بسرشند نسخهٔ شربت مبرّد
در حمّیات خصوصًا دقیه و در خلطی بعد از تنقیه مجرّب
و نافع است انشاء الله تعالی تألیف والد مرحوم این
فقیر زرشك بیدانه جو پوست کنده کشنیز خشك
گل مختوم طباشیر سفید تخم کاسنی زرشك
و جو و کشنیز را در آب باران نیسان و ظرف چینی
سه شبانروز بخیسانند بعد از آن بدست خوب
بمالند و صاف نمایند و در دیك سنگی با قند سفید
باتش ملایم بجوشانند مغزها را در هاون سنك
چندان بکوبند که مثل مرهم شود قدری از شربت
برداشته مغزهای کوفته را دران حل کرده داخل
شربت نماید و چندان بجوشانند که بقوام آید

از آتش برداشته سرد کرده طباشیر گل مختوم را
کوفته و بیخته داخل نمایند هر روز تا ده مثقال بنوشند
نسخهٔ شربت صندل ترش مفرّح و مقوّی قلب
و دماغ و جگر گرم مسکّن خمار تألیف ابوی ام صندل
سفید سوهان کرده در کیسهٔ کتان کرده در عرق
بیدمشك یکشبانروز بخیسانند و باتش ملایم
بجوشانند تا نصف بماند پس کیسه را بیرون آورده
بیفشارند آب انار شیرین آب تمرهندی آبلیمو اعلا
قند سفید نبات سفید مجموع را با یکدیگر
باتش ملایم انقدر بجوشانند که بقوام آید عنبر اشهب
ورق نقره و طلا داخل نمایند بعد از سرد شدن
صندل سفید صلایه کرده طباشیر سفید

کافور قیصوری مروارید داخل نموده خوب برهم
یکمثقال دو مثقال
زنند و اگر خواهند کافور را داخل نمایند شربتی
پنجمثقال با شیره خرفه **نسخه** سفوف الطین که در حبس
سه مثقال
اسهال صفراوی مجربست بزر قطونا صمغ عربی
دو مثقال دو مثقال
کل ارمنی شسته تخم بارتنگ تخم خرفه تخم مرو
یکمثقال یکمثقال دو مثقال دو مثقال
تخم ریحان غیر از کل ارمنی همه را بو داده بزر قطونا
یکمثقال
و مرو و تخم ریحان نکوفته بروغن کل سرخ چرب
نمایند و با سایر اجزا که کوفته و بیخته اند مخلوط
سازند **نسخه** قرص کل بجهت حمیات مرکبه
و مزمنه کل سرخ طباشیر سفید سنبل الطیب
یکمثقال ۶ مثقال ده مثقال
تخم بادیان کوفته و بیخته با کلاب قرص سازند **نسخه**
سه مثقال
قرص طباشیر ملین مستعمل در حمیات حاده و دق

مروارید سفید طباشیر سفید صندل سفید
یکمثقال و نیم سه مثقال دو مثقال
کل مختوم تخم خیارین تخم کاهو تخم کدو تخم هندوانه
دو مثقال دو مثقال یکمثقال دو مثقال یکمثقال و نیم
زرشک بیدانه تخم کاسنی تخم خرفه مغز بهدانه
یکمثقال دو مثقال دو مثقال دو مثقال
صمغ عربی نشاسته کثیرا رب السوس
دو مثقال یکمثقال یکمثقال یکمثقال
کوفته و بیخته با لعاب بزر قطونا قرص سازند **نسخه**
قرص طباشیر ملین معمول در تبهای کرم طباشیر سفید
چهار مثقال
ترنجبین مغز تخم خیارین مغز تخم کدو نشاسته
یکمثقال یکمثقال یکمثقال سه مثقال
صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا بلعاب بزر قطونا
یکمثقال یکمثقال یکمثقال
قرص سازند **نسخه** قرص طباشیر کافوری تب دق
و محرقه و سرفه گرم را نافع بود و تشنگی بنشاند
طباشیر کل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین
تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه از هر کدام یکمثقال

کافور یکدانك کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا قرص
سازند نسخه قرص زرشك بارد زرشك بیدانه
رب السوس مغز تخم خیارین تخم خرفه تخم کاسنی
کوفته وبیخته باکلاب قرص سازند نسخه قرص زرشك
صغیر در تبهای بلغمی وتبهای غیر حاده که با ضعف
معده وجکر باشد نافع است زرشك منقی تخم
کاسنی تخم خرفه تخم خیارین کل سرخ ریوند چینی
سنبل الطیب کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا
قرص سازند نسخه قرص غافث عصاره غافث
کل سرخ طباشیر سفید ترنجبین کوفته وبیخته
قرص سازند مقدار شربت یکمثقال ایضا نسخه
قرص غافث از قرابادین ابو البرکات جهت حمیات

متطاوله کل سرخ لك مغسول عصاره غافث از هریك
جزوی تخم خرفه دو جزو طباشیر سفید نیم جزو
رب السوس ربع جزو کوفته وبیخته باکلاب قرص
سازند نسخه قرص افسنتین نافع است جهت
ضعف معده وجکر وطحال وتب غب غیر خالص
وحمی ربع وحمی بلغمی انیسون رومی اسارون
رومی افسنتین رومی تخم کرفس باذام تلخ مصطکی
سنبل الطیب از هر کدام یکمثقال صبر سقوطری
ساذج هندی از هریك یکمثقال ونیم عصاره غافث
یکمثقال کوفته وبیخته قرص سازند نسخه سکنجبین
بزوری بارد معمول تخم خیار تخم خربزه
عنب الثعلب بادیان تخم کاسنی تخم کشوث

زرشك بيدانه کل سرخ پوست بیخ کاسنی
ح معال ح معال ح معال
پوست بیخ بادیان اصل السوس ریوند چینی
ح معال ح معال سه معال
قند سفید سرکه تند واگر کرم ترخواهند این
صد و بیست معال سی چهل معال
اجزا را اضافه کنند انیسون رومی تخم کرفس
ح معال ح معال
اسارون رومی پوست بیخ کرفس پوست بیخ کبر
ح معال ح معال ح معال
بطریق معمول بپزند **نسخه** شربت دینار قریب
باعتدالست تفتیح سدد ماساریقا و کبد مینماید
و نافع است حمیات بلغمیه را و ادرار میکند
تخم کاسنی مرضوض پوست بیخ کاسنی کل سرخ
بیست معال سی معال پانزده معال
ریوند چینی مرضوض در کیسه کذارند و سر انرا
چهار معال
به بندند با باقی ادویه جوشانیده صاف نموده با قند
سفید بقوام اورند و بعضی ریوند چینی را در اخر
صد و هشتاد معال یکمثقال

کوفته و بیخته بر روی ان میپاشند درینصورت
اقوی خواهد بود **نسخه** دیکر تخم کاسنی پوست
پانزده معال
بیخ کاسنی تازه کل کاوزبان کیلانی زرشك بیدانه
بیست معال پانزده مثقال پانزده معال
کل سرخ نیلوفر ریوند چینی قند سفید
پانزده مثقال پانزده معال سه معال یمن
بطریق معمول بپزند **نسخه** دیکر تخم کاسنی
سی معال
کل سرخ زرشك بیدانه تخم کشوث خیسانیده
سی معال سی معال پانزده معال
جوشانیده با قند سفید بقوام اورند در اخر
چهارصد و پنجاه معال
پنج عدد لیمو تازه دران میان بیفشارند **نسخه**
دواء الترید که نافع است تنهای بلغمی را ترید
سفید محکوك بروغن بادام چرب نموده مصطکی
ده معال یکمثقال
زنجبیل خشك قند سفید اجزا را نرم بکوبند
یکمثقال دوازده معال
و به بپزند و در وقت حاجت یکمثقال تا دو مثقال

انراشبها وقت خواب بایکپیاله اب کرم بدهند
نسخه معجون مسهل تربد سفید شحم حنظل
عصاره افسنتین ایارهٔ فیقرا تربد سفید را
پوست تراشیده بعد ازان بروغن بادام چرب
نموده باسایر اجزا نرم بکوبند و به بیزند وباسکنجبین
عسلی بسرشند ودر وقت احتیاج نصف این مجموع را
بدهند عمل نکند ومزاج قوی بوده باشد مجموع را
هم میتوان داد نسخه مطبوخ افتیمون که مسهل
سودا است بجهت تب ربع ومالیخولیا وامثال ان
بسیار نافع است بعد از انکه ماده پخته شده
باشد ومنضج داده باشند صفت ان هلیله سیاه
بسفایج فستقی سنای مکی تربد سفید اسطوخودوس

مویز منقی افتیمون رومی بطریقی که رسم است
بجوشانند ومجموع را بدهند نسخه مطبوخ افتیمون
رومی که بعضی اطباء قدیم وضع کرده اند همین است
امّا درمیانهٔ متاخرین اطبا مشهور است که سناء
مکی را بی کل سرخ نمیباید داد بجهت انکه کل سرخ
اصلاح مضرت سناء مکی میکند پس اگر درمطبوخ
دو مثقال کل سرخ اضافه نمایند بهتر است هم دفع
مضرت سناء مکی میکند وهم مناسب مقام است
ومنافاتی بمطلب ندارد نسخه حبی که قبل ازمطبوخ
افتیمون میباید خورد در وقت سحر سه ساعت
پیشتر ازمطبوخ وصبح مطبوخ را بر روی ان مینوشند
اشامید صفت ان غاریقون سفید نمک هندی

خربق سفید اجزارا کوفته وبیخته با شربت قند حب
سازند ومجموع را چنانکه عرض شد پیشتر از مطبوخ
بدهند **نسخه** معجون حلتیث که بجهت تب ربع نافع است
ومجرب ومعمول حلتیث طیب فلفل سیاه برگ سداب
ازهرکدام سه مثقال اجزارا نرم کوفته وبیخته ده مثقال
عسل سفید را بقوام اورند ودران بسرشند ودر
وقت احتیاج بقدر یک مغز فندق کوچک می داده
باشند که نافع است انشاء الله تعالی
نسخه معجون نوشدارو که جهت تقویت دل ودماغ
ومعده مفید است ونافع است جهت کابوس و
تلیین طبیعت واسهال بواسیری پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی امله مقشر پوست بلیله

هلیله سیاه مجموع را یکشبانروز در شیر گاو
خیسانیده انگاه خوب بشویند وشیره تخم کشنیز
خشک داخل نموده بجوشانند تا بقوام اید وباقند سفید
بطریق نوشدارو بعمل اورند انشاء الله تعالی نافع باد

کتبه العبد المذنب المستغفر المحتاج الی رحمة ربه الکبیر محمد یونس ابن محمد نصیر
عفی عنهما
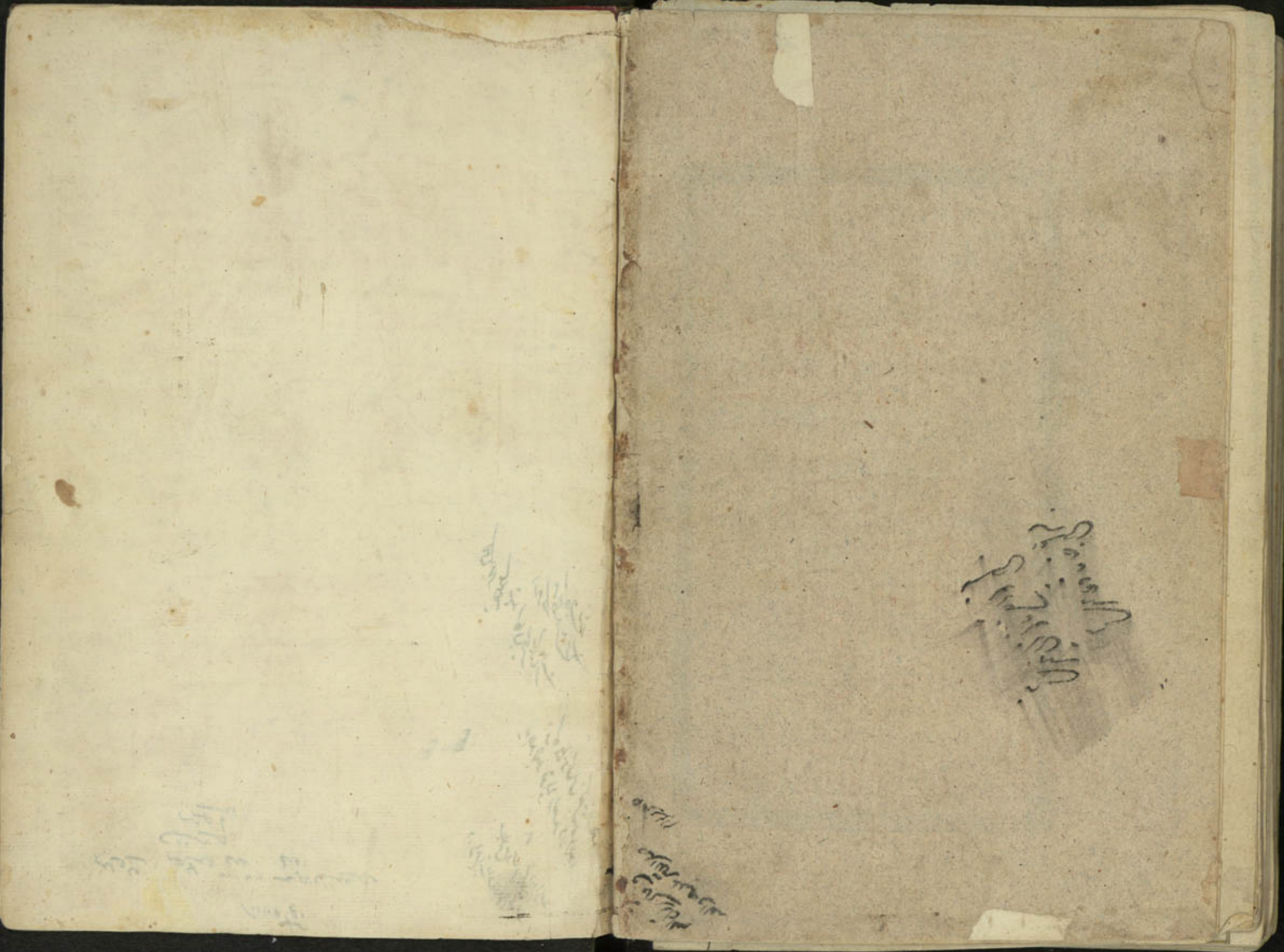
مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه